

اهدائی

سرود

۶

۹۸۵
۲۹

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

۹۰۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مشاک معتمد المذله فرهاد صریح

مؤلف

موضوع

شماره اختصاصی () از کتب اهدائی : غلامحسین سرود

اهدائی

سرود

۶

۱۰

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

۲۶

۲۷

۲۸

۲۹

۳۰

۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

خصوصی
محسین - سرود

د. ۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب ۱۲۷۹۵۲
کتاب	کتاب	
مؤلف		
موضوع		
شماره اختصاصی (از کتب اهدائی : غلامحسین سرود		

چاپی	اهدائی
۶۰۹	سرود

کتابخانه شورای اسلامی
کتابخانه اهدائی
بین سرو و
۱۳۲۲

سید

فلسفۂ مخوم

منقول من روضه نواب مستطاب.

والاشابه اوده حاجي مستمدا له

فہرہ و میرزا طاب التقدیر

۹۳

و بالتدليس

و رساننده اخبار لاریب محمد مصطفی و برگزیده صفیا علیه السلام
الملک التتار و علی آله الابرار الاطهار اما بعد از غزیر الوجود
که وجود فایض وجودش از ذایل تخلی است و بقضایل تخلی اشاره
رفت که بایداری توفیق قادر متعال و بدست یاری دولت و اقبال
شاه شاه بیال سایه جنت یزدان و مایه نعمت جاویدان باسط با
عدل و احسان و حاجی آثار طم و طغیان ملائک الاسلام و المسلمین
که گفت الملوک و السلاطین السلطان الاعظم و الخاقان المقظم
علیه حضرت قدر قدرت مظفر الدین پادشاه قاجار خلد الله مکه و
سلطان و ابدا الله غره و برهانه این احقر اضعف لاشیائی بن مرحمت
فرصت شیرازی غفرلها باقلت بصاعت و عدم تطاعت تعقیبات
بر حاشی این نسخه مرغوب و تحفه مطلوب بنکار و نظر بر اینکه صاحب
این مقالات مرحمت و غفران پناه جنت آرامگاه نواب مستطاب الله
شاهزاده حاجی مستمده الله و له اعلیه فرهاد و میرزا طاب ثراه ایام حکمرانی
و غفرانزدانی مملکت فارس در سنه یک هزار و دویست و نود و سه هجری

بسم الله الرحمن الرحیم

نشأت عوالم امکان و مبدآت جواهر عیان از عقلی روحانی
و حتی جهانی آثار سی ظاهر اند و آیاتی با بهره بر وجودی که جلال
اشیا است و مبدئی که فاعل باشد و مایش تبارک شانه
و تعالی سلطان مملوکی ضعیف با همه نفوس مغلوبه و او با هم مجوب
که نام زبان شنایش را بگذاریم و بچوبیان سپاسش را بر زبان آریم
ستایشی که باید و شاید از ما بر نیاید جز آنکه بنحوی مسکنت خویش تعریف کنیم
و بقدر وفاق خود اعتراف نماییم و متعین بر حضرت احدیش را که رسول الله
مرسل اند و انسانی حق منزل زقی و انیسیم و بر حق خوانیم خاصه و خلاصه
ایشان پیغمبر اکرم ذی شان خاتم رسل و بادیه سبیل و انده اسیر غیب

مقتضای قدرشناسی با حوالی توجیهی نمود و اسما و تفهات اوداده
 بمنزول میفرمود و این لاشیئی اکثر پیشکش حاضر و اشارت
 بنده گانش را بعض خدمات مروج و مناظر بودم و هرگز کمرست و محتسبی
 آن حاکم عادل باذل را از خاطر فراموش نخواهم نمود و شرف و تفضیل
 خجسته و نصایل مستحسنة آن مرحوم مبرور یعنی شایسته و الا تبار مبرور را
 در یکی از موافقات خود منی با تارجم که بطبع رسیده نگاشته ام رحمة الله
 علیه و علی سریرت حق جل و علا شمار آن شجره طیبه را که زینت افرا
 کستان جهانند از صبر و صبر و شلیل و نیار محروس دارد و پیره فرزند
 از جند سعادتندش ثواب مستطاب کامیاب است و الله و الله علی میرزا
 طول الله عمره را که فرزند خست برین نبالت است و ارزنده کوهر
 درج نبالت (خلاصه) با مثال آن گیانه و دست غریز و فرزانه یار بایسته
 انکشت اطاعت بر دیده منت که انشتم و بر حواشی این نسخه شریفه و نجیده
 رشیقه تعلیقاتی نگاشتم (مستور نماند) که در و از العلم شیراز صاهاها
 عن الاعواز چند نسخه دیده شد که بهر از یک نسخه استنساخ نموده بودند

همه مخطوط و تمام نامربوط از بنی موالاتی کتاب در کلماتش تحریف بسیار
 و در عباراتش تصحیف بسیار از جهت تنقیض نامعلوم و بواسطه تخطیط غیر
 مفهوم جز یک نسخه که آنرا صاحب الفاضل و الفضائل مشی لبسید
 و الرسائل الاویب لاریب و الفاضل للیب بدیع الزمان جناب
 میرزا مهدیخان بن المرحوم المبرور میرزا محمد علی خان کلیل الدوله شیرازی
 احوال الله بقائه که شتمه از احوال حسن خصال جنابش نیز در کتاب مطبوعه
 مبروره مرقوم داشته ام بسی شکور و حمد و توفیق و تصحیح آن کوشیده
 لباس صفتش در پوشیده قلی از لغاتش را خود نگاشته و بر حواشی مرقوم
 داشته بود و فقیر نیز مجد و انبایت حمد و کوشش را در تصحیح آن نموده و
 بسیاری از لغات بر آن افزودم نظم و شعر عربی آنرا ترجمه کردم و تفسیر
 آمیز از فاضلان بخبر و که صرافان رشته فصاحت و براعت اند و دانایان
 نیک و بد که نقادان بلاغت و صناعت بر عثرات این لاشیئی فانی و
 جفوات این سرشته گوی نادانی اغماض عین فرمایند حررت فی یوم
 المبعث النبوی و الرسول المکی علیه و علی آله صلوات الله العلی ائمتنه

از ایشان چه چاره ساخت و چه کاری بر دوخته شد ولی از آن رجا
که آسمان شیر از غنّه که باکرگان فرغند تواند افتاد و همواره در کین
چنانچه استاد سخن فرمود است بیت سراسر بر رزمه در هم است
بدین کار فریاد پس رستم است باریا فغان خسر و آسمان آستان چنین
انگشاش نمودند که کیفر این کار جز بایش که ز خونخوار نشاید و از دربار حسین
که چرخش چاکر و مددش فرمان است کشته نامه زنی در بایکان برای سیاه
خداوند که او سایه خداست پیام آوری رسانید آنچه کشته شد آن بود که
پادشاه جهان پناه چنین فرمود که لشکری بیکران پستی بی پایان ی کشور
یزد و کرمان بشتاب و این آواره کار را در یاب پرچم فیروز می و انوار
و این شهرستان ویران را که از آشوب با خاک یکسان است آباد ساز چون
این کشته نامه را مایه سوری و بهر زنی و پایه خسروی و نسیر زنی پادشاه
خسروشان خسر و کشورشان بیت جهان در عبا پس شاه تبرک
باشه آرد و جسمش و کرک که نسرین بشت برفش بایش و نسر
میوش بستر باد و بدید با خدمت چون نکو بود و دم نزد در بخت و اندر نور خورشید

شکری که روی زمین از تو سنگ و چرخ برین در زنگت میشد اما ده نشت
با بیت و چهار از به تو پ جهان کوب از در آرد بیل بسوی نزد و کرمان
شتافت لحرره همه پلان شیر او زن همه شیران پل افکن
که دشت از تیر شان میشد که کوه از کر شان هامون انحر ماری بخت
ساز کاری کرده ناکس از او بند کشید که ناحق کسی نخر اشید در اندک
روز کاری جا پای ویرانه آباد و دلهای اند و بکین شاد شد چون زن
کشور با پر یوزی و لکس باز گشته از مهابنیاخی خسرو سپهر بارگاه خرنسب
و برانج و و جش افزود و ویر گاه بود که از آشوب سر کشان زخه در کشور
خراسان افتاده از ستم بد کیشان ناله جانگاه مردمان از ماه کد بسته
از درد و ماتاب روز از ماتاب و شب از خواب افتاده بودند و برای خاشی
این آتش ستم بیدار و بر افکندن آن بنیاد خدیو شیر او زن شاه پل
افکن فرزند و بلند را که ستم و غش و فرود شان خشن بود و بر خود خوار
و آن سخن را بد و راند بیت
بنام تو این جنگ فیروز باد
و آن مرد سپهر و دلا و انگشت
شان سیه بر تو چون روز باد

[illegible]

سنة

مکتبہ اسلامیہ
کراچی

آقا میرزا محمد علی

بضم اول و ثانی و یاء
و در هم

مجلس اول

سکے بار و خور
۴
بہمن

بدون از هر من
با قوت است

卷之四

جانب

4

[illegible]

تذکرہ

شوکت و فیت

آب
عنقوت و آبرو
و طراوت

مؤمنین

کتابخانه

روزین غلامشک

حکیم و پادشاه

والی واکوئید

آذربایجان

اور بدھ کا نام

میں نے

میں نے اپنے

کتابخانه

1

یعنی سہویہ

1848

12

تیرگفتار آن سرور همسند باغ خسروی و آن فرزند اجمند شاه شبت
جا کجگاه از روی خواست و او نیز بزودی شتافت نوبت جوانی پنجم
که مرانی رسید چرخ باندیشه تمشیه در مهربانی کشاد و افسر شادمانی
بر سر جهانیان نهاد جانهای ثپان شادان و دلهای ویران آبادان کرد
و همین که آن سر و بوستان خسروی کشوری از پر تو آفتاب فرو آید
فروزان کرد و اندیشه شاه چرخ خگاه و خدیو کجیمان بارگاه و راکه در کو نیز
همه بالا تر و از هر ستر از همه فرو تر بود میان نوشینان و پهلوانان و
شهر و دکان بر گردید و سایه حسد بود و آسایه خود و گنازنگت ایران
کشور ایران و جانشین پدر ساخت کینفته در روی آرام گرفت چاکران در باب
شهر یاری ابا مهد نوازش و نوید بخشش خوشد فرمود پس از آن شیر
میشه و لیسری میت از آن مرز زیاده آواز آبادان
بشد با بزرگان و آزادگان که کشور ویرینه پدر را که چند
سال بی تنه شان آن مرز تنی بی روان اشته و کالبدی چنان در کشی
نمایه برادران را که همه در چاکری استوار و چاکران را که کجیر سبوری و سرخی

10

14

سزاوار بودند مهربانی نسواید بخشایان زول بر و کجشان در استین نهند
 و از آن خسرو سپهر بارگاه پرچم ماه چم را سوی سپاهان افراشته که در
 چم دل از آسب کیهان پرواخته آفتابش بر لب بام کند ری که وسالشی پری
 شد در سپهان چندی کشید از ناخوشی سینۀ در سال هزار و وویست و
 پنجاه در ششم آبان ماه ملکشاهی که خورشید در بیت و نهم ترازو بود و کیال
 در ست پس از مرک فرزند همین بیشت برین شتاقند مرزایران را که
 کتلم ملکشان و شیرین بود برادر و پسر که جانشین پر بود و او که آشتند بیت
 بزرگوار ابر هر کسی ز مردن تو همان رسید که الماس نیز بر کوهر
 نماند زمی کو را سید نشد پرچم نماند زمی کو را بخون نشد سار
 رو ابو که پس از روز تو تا بجز سزا بود که پس از بخش زوید
 و پس ازین سوک جانگاه هر یکی از شهر و کان به بزرگ سری و ارمان سرور
 افتادند یکی در شیر از چون شیر از میفرید یکی در ری تحت کی نشست فرمان
 رو اگشت چه سخن سزایم که یکی با و پنجه می بستند و آب در باون میگویند
 آهین می خایند و متاسمی میویند هر آینه آرزوی خام بود که در مغر شان

مکتبہ عربیہ اسلامیہ

کتابخانه

مکتبہ اسلامیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب
فیہم کائنات

محل مکان آدمی
حیوان

وہی ہے جس نے

روزن شهر

بعض ارز و حشر
باشد
به
از

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

کتابخانه جامعہ اسلامیہ

سید محمد
ابن
ابن
ابن

کنایه از کائنات
طریق حسب کرون

10

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or date, located at the bottom of the page.

هو كذا في تاريخ
الملك
معاذ الله حسنة
بلا فيه بل
بالمنه
في سنة
فان

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

کتاب
باز آن ضمیر که است
پایست بنویسند
نصرت
خداوند

22

و نوشته گشت عریضه که بنظر مبارک رسانیدم این است
این بنده فرمان گذار و رهبری جان سپار بر خجستان فرشته پاسبان جانوت
شود که این سروای شادی فرای در یک شب خامه برداشته گشایم
اگر نه سراوار میگاه جهان و پستگاه و در خور خورده بین جانوت باشد
که از من است چشم آن دارم که از بخش خروانه و کشت پادشاهانه
این پورش را ازین بنده در پذیرند و برین آهنگشت ننند که و کر
بار و شاید ز قد پادشاهی سخن اگر ایم بستر سرایم بیت
همی چشم دارم بدین روزگار که بخشش بایم من از خشیار
این حکایت حرف الف ندارد

گویند که در عشق کشیده و معشوق زبیده شب همه شب نغمتی و پیوسته
ز بخت بد و شکوه نمودی و کوه ز چشم خنین می نغمی لبش ز در عشق
خشکیده چشمش سر شک خنین تو دلش چون برین شعله و در روش
و در محنت قرین بودی شبش دیده ز کزین نغمه و قدش همچون مه
ایک شب خمیده که مدت عمر بجز رشنه رسیده هرگز و لهری در بر ندیده

این بنده فرمان گذار و رهبری جان سپار بر خجستان فرشته پاسبان جانوت شود که این سروای شادی فرای در یک شب خامه برداشته گشایم اگر نه سراوار میگاه جهان و پستگاه و در خور خورده بین جانوت باشد که از من است چشم آن دارم که از بخش خروانه و کشت پادشاهانه این پورش را ازین بنده در پذیرند و برین آهنگشت ننند که و کر بار و شاید ز قد پادشاهی سخن اگر ایم بستر سرایم بیت همی چشم دارم بدین روزگار که بخشش بایم من از خشیار این حکایت حرف الف ندارد

پوش
خداست
سرو
اینجا منی عیبت

برین
بمنی تشنه نام
سنگه
کشت

و غمخواری نشیند روزی بد لبر خویش نوشت و بسکت و غمخواری سرشت
که مدتی میشود که دل بکند خرن و بند محن کشیدی و خود رشته نمودت سختی
و بریدی پنج و تب بچند شب ارد و سوز بچند روز شب هر صبح صلی
مکر در بکر فتنه ز پس تشرین در سوز و دین کلی لشکته شکفت که سرویه
بند روی خوگیر و کلی به لبی و پستی پذیرد و شکی بکلیه قهری گذر و دمی در
دل شبی سفر کند زده بخورشیدی همدم و قهری بجشیدی محرم که در حین
که ز دست زخم چون تیر شست به بریدش گفت که بدین خسته دل بسته
من که مدتی بصل خوشنو نگشته و پنج تخم عیش و کشت وصل گشته خرد
قرینی ندیده و بجز پنج نمینی نه پسندیده و بگو که دوستی ز خود رستن نداشت
نه دل بستن و غم خوردن این حکایت حرف با ندارد
که می پیش خود تصور نمود و تفکر کرد که عیادت فلان رنجور را نام چون پیش
احوال کنم یا شرح موانع سولی که در خیال من است خواهد و او چه پاسخ در ختام
جز این کلام نشاید چون و آنه شد کرد و لی چند تیر از رسته گرفته که هم
رنجور را یاد و او هم طفلان او را شاد سپار و چون رنجور را دید که در

نوشته
در روی است
نصرت

نوشته
در جلد است
نصرت

نوشته
بکلیه آن است
نصرت

نوشته
بسی است
نصرت

نوشته
بسی است
نصرت

نوشته
بسی است
نصرت

نوشته
بسی است
نصرت

ناتوانی بلال و از موی و از مال مال شده زنگت از غواش زعفران
 و سرو زارش خیرانی گشته از ضعف قوت قوت ندارد و دل از هوش
 رفته و از خاطر هر چه هست فراموش نموده مدحش شده است شخص
 اضم را دل بوخت دیده که باین خاطر پشیمان گشت از راه مطلق و از
 روحی مانع از آنجایی که داشت تخلف نکرد و احوال پرسید و لیکن آن
 را می که رنجوران شکایت آغاز و از روزگار کله سار کنند پانچ شنبه
 نخست پرسید که حال رنجور چیست گفت حالت سکت و موافق خیال خود
 گفت الحمد لله رنجور را حالت تعمیر یافت مره آخری پرسید معالجات
 گفت ملک الموت گفت قدش خیر است که مره آخری پرسید که غذای شما
 چیست گفت زهر مار گفت نوش جان است رنجور از این گفتاوش گفتاوش
 شد ناخوشی نمود و در دل ناتوانی تن سستی اعضا عین فرد و از اتفاقات
 حسه نیکه اضم هشتم کرد و که در دامن داشت مانی از آزارش را خشم
 رنجور از مشاهد آن احوال در هم شد گفت ترک رحمت و پست عورت
 اکنون که از احوال آنکه میگوید که آنچه در دامن است چیست و مال کیت گفت

این سخن را که در این کتاب است
 از کتابی است که در این کتاب است
 از کتابی است که در این کتاب است
 از کتابی است که در این کتاب است
 از کتابی است که در این کتاب است
 از کتابی است که در این کتاب است
 از کتابی است که در این کتاب است
 از کتابی است که در این کتاب است
 از کتابی است که در این کتاب است
 از کتابی است که در این کتاب است

اطفال شمارا دوست میدارم و عیال خود پس دارم ایشان را یاد کرد و دم
 از معائن آورده ام رنجور از این سخن منع العلاج شده چندی نگذشت که سر
 و راه آخرت پیش گرفت مصراع آری ازین قصه در زمانه زیادت
 این حکایت حرف تا در میان نشنیت
 عبد الله مامون گوید که در عصر خویش از سخن تکه کس سر در پیش افکندم که جمل
 سخنم بود اول آنکه عالمی با یکی از بلدان روانه نموده که شهر و بلوک را از حد
 و سلوک آباد و خلق را شاد سازد و آن عامل بخلاف جفا پیشه و ظلم
 اندیشه کرد و بناخن جفا سینه مسلمانان اجرا شدیدی میگردید می آب و محرم و
 بنا ظلم و جور پاشید می از برای خرواری عمر کسان بباد و از پی و نیاری
 بیم کرد که کار غر و جل از یاد می شد چنانچه سینه پاک را می نبی خدای سر سوده
 اند نیایم مع الکفر و لا یستحق مع الظلم باری ربی خلائی خدا را انصافی
 که آدمی چشم از خداوند پوشد و در راهی بکوشد با دونه طغیان و عصیان
 نوشد خلق خدا را بیازار و ضعیف خود را بجن خلق نیاراید
 بعد از زمانی مسلمانان از ظلم آن جفا کار بد را بار پا و شاهی برای دم

این سخن را که در این کتاب است
 از کتابی است که در این کتاب است
 از کتابی است که در این کتاب است
 از کتابی است که در این کتاب است
 از کتابی است که در این کتاب است
 از کتابی است که در این کتاب است
 از کتابی است که در این کتاب است
 از کتابی است که در این کتاب است
 از کتابی است که در این کتاب است
 از کتابی است که در این کتاب است

مجلسی استخفاوی کتب و مستطاب
در وقتیکه مستطاب مستطاب
مجلسی استخفاوی کتب و مستطاب

یا کلام و ناز کیمی نیاید
شادمانی کرد و ناست

شعبه ۲

عادت و خوبی

31

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس

نسخه اول

مجلس

حسن بن علی

مجلد دوم

کسی کو عفت خدا تم از

و خدا هم مرضی است معرو

که آنرا خود می کشند

$\frac{A}{L}$

نفسیت

یہ کتاب

کتابخانه

۹

مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

5

مجلس

...

من خیه سروند و الاحسان یو میده بعضیم بعض عده خواهند رواند
که در این مرحله از دوست و دشمن طعن بینم و از مرد و زن لعن
ندایت شوم کله گذاری خصلت زمان است و کله بازی شیت
مردان چون کله نی بازیم پس آن بجکه پروازیم اگر نبرایید مصراع
لمبلغت الواشی اعش و اکذب لا والله مبلف و اشی بود و نه شنود
ناشی چرا که گفتار از ضمیر شهادت میدهد و رفتار از مسیر اظهار عنوان ابلان
اگر نه انکسوده و غمخوار تی تقصیر و ارنیامه لا اقل در مقام غایت عطف
سرکار و الا قاصر خواهید بود خاصه لایم قامت شمران چنان اجتناب میو
که از مجذوم پس انسان بخیزد و از طاعون آنچنان پیرسیر و مخلص که کمر
روزی از احوال سرکار غفلت نیکد و و شده سلامتی وجود مسعود را فوراً
بسرکار رسانید سرکار چراغ و این باب یاد می ازین کین نام نغمه نوید
و حال آنکه در آن وقت هم قلب غیل و هشتم و هم طفل علی و تجلی فراموش
کردید رسم مروت نایب بود و آئین قوت نه چنین
کاشن کمین من آنچون الی الصفا انیس و لم یسر کجه سائر

21

26

از حراری که بعد معلوم شد و آن هنگام که این بنگاه برپا گشته و آن ابا طیل و
اقاویل چنان در میان مردم فاش بود که آقا زهرا ب و پس پرده آشکار
میگفت و آن حالت لازماً آن بود که در مقام تعظم و ادب و خواهی بود علیحضرت
خلقه الهی و خوفاً و برآیند و اگر مصلحت خان مرحوم تقاضا نمیکرد و
از باشی باشی خود مواظده میستمودید که تو را بد که این اخبار و بشت
این سرار چه کار است یا در خدمت جناب جلالتاب نظاماً و لایقاً و
لاشکو که صدر عظمیٰ انعم ذکری می نمودید که سیما ن یوزرا و قصد خسرو جم نهاد
میکنند بطلانی چه یا حضرت استاد ی اسنادی میدهد که خوف و کوف را
در عالم اثر این و ذوق و ذوق و ذوق را در کتی خطی چنین است چه دخلی بین
مسکین مستکین و در چه جای جرم و جنایت است و تعصیر و خیانت
اگر شنیدن موجب نفی بلد و مجوری از اهل و ولایت که سرکار ایشان چنین
که مدعی ضمیر و جی است تشدید یا شیخ حبیبی بنده از اعیان دولت و
ارکان حضرت بیان نکرد و اگر حکم منتهی و بخار راست باشد انوری از قربان
سبب بهائی چرا خطا کرد پس معلوم است زمام مقادیر در کف کفایت

4

ستمه آن باطل و
 در پس پرده آشکار
 او خوابی در غایت
 و تم تعاضا نمیکرد
 بن جبار و بشت
 بظاناً بالله و له قوما
 ترا و قصد خسر جم نهاد
 یخوف و کوف را
 است چه دخلی بمن
 تقصیر و خیانت
 که سر کار ایشان
 اعیان دولت و
 باشد نوری باقران
 ویر در کف کفایت

این کتاب را در روز شنبه ۱۲۸۰
 در شهر تبریز در کتابخانه
 حضرت آیت الله العظمی
 خراسانی قدس سره
 ثبت گردید
 در روز شنبه ۱۲۸۰
 در شهر تبریز
 در کتابخانه
 حضرت آیت الله العظمی
 خراسانی قدس سره
 ثبت گردید

از کتب و کلام
 مستحق
 تقدیر
 و
 توفیق
 الهی

و او طفل و مان با غم و غم
 حاسد کم گوید چو باشی تو در درگاه شاه
 ایت بعضی شکار ایت جبل
 مولای متقیان سلام الله علیه
 استغفر الله عن کل الذنوب و الاثم با این احوال شپ امید باز است در نوب
 فراز هر چه بر من وی بدراضی و شاکرم لکن شکر تم لازیکم اگر بالعرض
 پادشاه حجاجه روحانده در حالت خطاطی راطا نشان و سپس
 حالت رضا چه خواهد ایت
 نارتوان است نورت چون بود
 ایت این است سورت چون بود
 و آن میرالمومنین و فسد
 گناه و عار با فضل الله
 مجتنب و شربت هر دهنده نصرت
 زنند بیت
 خوش بود که محاکم تجربه آید میان
 تاسیه روی شود هر که در خوش
 سکرتم یکی در چمن اقبال این دولت
 بردمند شده شاخ کشیده ایم و بار و رگشته ایم اگر از بهر خدمت
 بگذرانند محمود و شکورند و اگر از رخ براندازند منصور و معند و در حال ایت
 کردم السلام الله و چه که عالم السرازدانا و خیر است مصراع
 بر که حسد نبرد و منصبی مالی
 بجاست ناموس و مائست قلم

در روز شنبه ۱۲۸۰
 در شهر تبریز
 در کتابخانه
 حضرت آیت الله العظمی
 خراسانی قدس سره
 ثبت گردید

این کتاب را در روز شنبه ۱۲۸۰
 در شهر تبریز در کتابخانه
 حضرت آیت الله العظمی
 خراسانی قدس سره
 ثبت گردید
 در روز شنبه ۱۲۸۰
 در شهر تبریز
 در کتابخانه
 حضرت آیت الله العظمی
 خراسانی قدس سره
 ثبت گردید

پروانه و بحر مست ظاهر و انزادی بیت ساخته بودم آنرا هم همان
 مکتب بایستی المرید که
 تجری الراح بالاشتیاق
 مصداق حال خود چند شعری از متع کندی در نظر بود عرض شد و حق خوب گفته
 و آن الذی بیستی بین خیال
 و بین بیستی لخت جسد
 فان یاکو کجی فرست نحو فهم
 و آن نیده مواجدهی تنبیه لکم عجا
 و آن ضعیف و اعیوب خط عیوبهم
 و آن هم بود اعیوبی بیت لکم شیدا
 و آن زجر و طیر انجس تربی
 زجرت لکم طیرا تر بهم عدا
 باری هوای سرد و دل پر و در شب دراز نیمه دم و نه همراه انسانا
 بر تحریر این ترهات و امیدار و ابطل انما اکاذیب انقصا انما
 مصراع و عین الرضا عن کل عیب کلید اگر جبارتی شد غصه خواهید نمود
 تنوع این ولایت در این هنگام سرد و شب و روز جزو و برد است هر چه
 در طهران حرف است اینجا حرف است بگفت هم دارد ولی من مرد کاری
 و شکاری نیستیم نه در دست قوش دارم و نه تفنگ در دوش باز کتاب
 و کتاب باز تا حاصل این مزخرفات ادب و خرعلات عرب چه باشد

در روز شنبه ۱۲۸۰
 در شهر تبریز
 در کتابخانه
 حضرت آیت الله العظمی
 خراسانی قدس سره
 ثبت گردید

این کتاب را در روز شنبه ۱۲۸۰
 در شهر تبریز در کتابخانه
 حضرت آیت الله العظمی
 خراسانی قدس سره
 ثبت گردید
 در روز شنبه ۱۲۸۰
 در شهر تبریز
 در کتابخانه
 حضرت آیت الله العظمی
 خراسانی قدس سره
 ثبت گردید

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

انشاء الله بخلاف ما مضی در مقام عنایت خوابید بود و تعاد نوا علی السیر
والتقوی و لاتعاده نوا علی الاثم والعسوان ماشاء الله یک ورنه کافرا
سیاه کردم و باز عرض کنم بیت اندکی پیش تو کتم غم دل ترسیم
که دل آزرده شوی در نه سخن بسیار است انشاء الله اگر حیات باشد در زمان
تلاقی تلافی یافت بعمل خوابید آورد و بناگونی و می ته جوی فشار
الدروس و غرسک غمدی متدوی اشغی علی الیوس قدر کن بنا
ماست و متقی ما غرت نزدیک است که شکایت سه کار را بشا خدا
و والی خراسان کنم شعرک بحسام سناطیه و قائم مجلس
و مرا و کل انج ابی التیامه دل سخت کی از ان معلوم میشود
که آتش میان کافرا افتاد و قدری سوخت و بر روی لفظ قلب برافا و
خوب شد که رحمت مرا زیاده نکرد که مجتهد و اعراضه کنار شوم اما حکایت
نظر با این وضع آقامدی اگر سیرت و جمال را بهم پیدا کند از عمده
علوی علوی نسب منطی حسب منی تواند بر آید خاصه با تحقیقات عرشی و
تدقیقات فرشی میرزا کو حکایت که سرکار والا بستر میداند با اینجالت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

لطف و عنایت سرکار باید شامل شود و از یکصد تومان تجاوز و در محل
مانده است و با این اخبار بنای طفره را که داشته اند و اندک باید بدو
بایون برسد
این کافرا بنواب نصره الدوله فیسروزمیرزا در حکومت
آذربایجان نوشته اند
امر و اجرو اشاره بر ضابک است که هیچ مورد بدن نداشت و از
تبریزی عروس بطران آمده بود که همانا هم را به تبریز برود رضابیک
پیش خدمت نواب نصره الدوله است آنها معلوم است عبد الله بن ابی
از منافقین است که بغایت تممت زد و اعا عبد الله خواجه سیاه بها
خانم است ختمه الدوله خمره میرزا از تبریز مغرول شده و نصره الدوله
رفت و بسبب غل نواب ختمه الدوله تدایر حسنه و قیقه نواب نصره الدوله
بود و نزلت فی ارض سبته اشاره بر آن است که همانا خانم را احضرت
همینون میخواست بکجو و لکان کفینا ملک بهام و بعد موقوف شد
جمعی و یکنیزه استکار بودند و جوالی اشاره و بجز فستلی میرزا است

امر و اجرو
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

که برادر بزرگ نواب نصره الدوله است قدری گشت زبان دارد
 و منیر و زراور لفظ فروز جغت یا همنه تخانیه میگفت و حاکم نواب
 که از توابع مراغه است گاو کنایه از بهاء الدوله است که پدر هان خانم و پدر
 زن نواب نصره الدوله است سلطان احمد میرزا پسر مغزی الیه است
 که بابا الحکیم کنیه ایشان است *

جملت فدایا سرانده و اوجلال تقا کا مصرع های اوج سعادت
 بدام ما افتاد که بهای بیستون فال و طایر میگین خط و خال مرا سله موت
 مو اصله بهرایی جوان مرده و ظلام اجز عینی رضایت که بهای جان و صفای
 روان بود در حسن و ان اصل شد و از سلاستی مزاج شریف سربست
 حاصل گشت شعر اهلایندی و از رسول حبست
 وجه الرسول بجنب و جلال المل رضایک از آن سونامه نامی آورد
 که از مطالعه او ساحت خاطر را رشک بشت و موسمه روی بشت
 و از این طرف هودج زین میرد که از ملاحظه اش دیده سرکار روشن است
 و خاطر انکار کشن اهل و سمل که در این یاب و ذباب چست در ثواب

نویسنده این
 یعنی مجاز و باری
 که مجاز است از این
 و چنانچه در این
 رسول سبب
 صورت در شند

و صواب کرد دل و دستان شاد و نمود و خانه سرکار را آبا و مصرع
 با کاروان مصری چندین شکر نباشد انشاء الله این سور و سرور
 و آن ناحیه و نایبه بر سر کار مبارک است ولی ازین عیش جمعی طیش دارند
 و ازین سور برخی شور و بعضی انس نشینند و بیات الاوص شعرا
 سلام الله یا مظهر عیسیا ولیس عیسی یا مظهر اسلام
 کان الماکین کناح سلمی غداة کناحها مطر نیام
 و ان لم نینکحوا الا کفینا لکان کفینا ملک بهام
 و بعضی که اصحاب قیل و قالند نه ارباب وجد و حال شعرا
 کفر اعراسه نساء قلن لوجهما خد او بغیا انه لدمیم
 ولی بکیت کناح و در اینجا دمیم ولی است کفتمشان جاش و کلا در ظاهر عیب
 نمی بینیم و از باطن شغیب نمیدانم عالم سر اثر بر اعمال جز اثر بخیر است و رب
 ذوالجلال بر ربات جمال بصیر مصرع
 بر پاک حسیر از آن کواه باشد روی عبدالله بن ابی سیما شود
 قائم نمائی یو فکون و بعضی بقولون خطبا لها و عبا علیها ما قال الشاعر

در صورت این است که در این
 که در این صورت
 که در این صورت

نویسنده این
 یعنی مجاز و باری
 که مجاز است از این
 و چنانچه در این
 رسول سبب
 صورت در شند

نویسنده این
 یعنی مجاز و باری
 که مجاز است از این
 و چنانچه در این
 رسول سبب
 صورت در شند

[illegible]

1870

انجمنه سفر ساز کرده ام حکم المسامحه کالجون ما^ا در می ما کتب و ما تولى
 انشاء الله چنده روز دیگر از طهران روانه ام فارقتما لا عن رضی
 و هجرتما لا عن قلبی و رحلتی بخیر دیگر مشکل است که در آن بطون او و به
 و رؤس خیال که چیده عنائیل و لایرتی ایسا نظیر زیارت تکلیف
 شریفه خاطر خیرین شاد شود و در پشت کوه قاف خبر ما بشا برسد مصرع
 قل عجب ال و دهنن خوف اگر مریدیم فاوگر و نی بخیر لاضیر
 و اما الی ربنا منتبلون و اگر زنده بر شتم فاعینونی بقوه انشاء الله
 در پسند حکمرانی ممکن باشد بیت
 پنجاه ای همن برین روضه مال عبارت پروازی و انشاء فارسی
 و تازی بیست بیت اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیم
 که دل آزرده و شوی در زنجیر بسیار حالا خود مان قدری از ادب سلوک
 حضرت جواری بر قوم فرماید که پای شما قیام کرده و سلام داد و یا حکم کبرین
 شمار ما صغیر من الجن انکاشت چرخ عتنائی نکرد اگر چنین کاری کرده مرخص
 که طبع غیم دار و رفعت میطلبد و از اباه ضمیم است نصرت میخواهد و اگر

شما هم از برادر بزرگتر خود که اکبر است و انحراف غصنا و اصله عود و اصله عمو
 هست چنین توقع داشته باشید زهی بی انصافی است نه رضای خالق است
 و نه مرضی خلایق و وزیت که عرق غیرتشان نابض شود و بدر بار همیون
 عارض و حاکم بناب کاشته لایاب با فصاحت سخنان طلاق حسن
 شمارا در محفل کفین پر زور و فروز تصبیح کند و سکار در آن خطه از پیکر جود
 اندازد پس همان تبر نصیحت شنود نصیحت مکن و را بنجار و قمار و کدب و ابریت
 گویند بهاران شد و گل آمد و وفیتر او پنج دانست که کی آمد و کی رفت
 لا یعلم الا من ابر و ابر و ابر من ابر تا از صدمت لسانش فارغ آتی و اگر غیر
 این کردی با حق کاغذ با نیجا رسیده شیر و خورشید را در قرطاس دیدم که
 چای است نهاد کلام منجر نظام راست شد الماس فرکا لجنون اگر فزون
 نبودم جای این صفحه را اول میسازیدم که نامه مشکین خانه بهم باسم
 لغت نوش میسوزیدم برسم دولت نرین میشت اگر دوستانی
 شب شیر را از کا و فرق بخرند بنده با خود ستانی روز کا و را نشیر
 نشا حرم ان ابر تا علی بنار قرآن خوانده بودم ولی آن لاسه

۱۰
 جمع ۱۱۰۰ است که هر یک
 میل باشد
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵

و را صفهان با حمد خان خلیف مرخوم محمد حسین خان از خرم
آباد لرستان سال نوشته برای احمد خان ساعت بقا
نقره فرستاده و در جواب تشکر نوشته بودیم
جواب کاغذ او ایست *

محمد باقر خان برادر احمد خانست سرکار امام اشاره بجا
امام حمزه صفهانست حضرت قوام اشاره بقوام الدوله وزیر
نواب جلال الدوله است

احمد خان خطک اند کاغذ شمارسید سید ملک عن الساعه ایمن
قیمت من فکر با اگر میدستم آن قدر آیت و روایت با حسن عبارت
برای آن دستگاه ساعت از خاطر شمارش میکردم ریزش میبود
میرانید بوفیق جل علاقه مکن بود که طلا شود مصراع باقی عمر ایستاده اند
و میزند انستم در آن کاغذ چه نکته بکار رفته بود که بقول شایب محافل شد
و کوش زد و عالم و جا بل کرده به نظر سرکار امام حضرت قوام رسید

سید محمد
دستور بکار از اوقات
بنی نال سید از قوام
صلی علیک و آلک
و قیامت که اوقات و ایش
آن که خواهم بود پس چه
تو را بد که آن وقت
آن ایست

بحق خدا از کثرت لافطه قوت حافظه تمام شده هر چه فکر کردم که چه نوشتم
و چه بود باید و نباید و این نیست مگر از خست باط حواس و اختلاط با
عوام الناس سخت قیر سم که حاصل شر با الوار موجب خسر با اشرار
بشو و خسر اند دنیا و الآخرة ذلک هو الخسران البین باری قصیده
سکین سید مصراع منع میکنم چه خبر داشت که کلزاری هست
شاسانی اسمی دهم نه رسمی محرره چون تو اش کشتی دلیل سوی ما
پس بخرد و بیند از کوی ما مبلغ بیت پنج تومان بدهد
والا عیان قاصد مدی دهمستی حواله کرده ام انشاء الله برساند و بنیاد
شاعر ولایت شخصیست از طایفه خنوند ملاحق علی نام که نصاب
لری گفته و کاهی هم قصیده میسرید که برقی موافق با یکی از اوزاعی و صفت
و علاوه بر آن کاهی چنان تعاقب می گفت که گیت مصراع و چون ریشخند
در از است و مصراع دیگر را بنفشه و آواز با و ملحق میکند عالم ولایت
ما یک عالم نادانی آخوند ملاحت ظاهر مدانی است مصراع
عالم همه دهنند که او هیچ نیست ظاهرش اگر محب لباب پس بنفید

نقطه
برادر تو حافظ است
درازان خنوند کرد
نیز آن

سکین
تخلص شعری
د

که نه شمارا بحال تحریر است و نه مرا فرصت خواندن عمر کجا که بوصل کل
و کلستان بر سیم تنی خدا و ایندت یک ساعت فرصت ملاحظه کتاب
نموده و هر چه کتاب بهر آرد و نه بود و مصدق کمال الشما رحیل اسفاره
بود باز بکجا بخانه طهران فرستاد و حسنا کتاب اندک از ملاوت او بر
صلح با چارم که تعویذ فلاح است و خرز نجاش راستی باقی مایه خرافات است
و مایه آفات مصراع کلمات حاصله با و سوسه ملک اشعرا با آن
کمال چه حال آرد و دیگران چه احوال همیشه قرار سپهر کج رفتار بر این بود
صفحه تمام شد و مطلب تمام شد بیتی شرح این جسد این سخن جگر
انیرمان بگذارتا وقت و کمر تا جناب ملا باشی که ام کیت از این فقره ترا
تصدیق کنند از بسکه از افسرده کی با باطل بر پا حتم طلب آقا مهدی از
میان رفت آقا مهدی چاره بعد شرف این بعد مسافت را با شفا
حضرت امامت متحمل رنج سفر شد که از حساب خانه و باغ با تلفات
ایشان فراغ حاصل کند انشاء الله نخواهد گذشت که در حال برآمد
چیره شده و دیو بر فرشته خیره شرعاً عرفاً سرکار امام و حضرت قائم

سنگی که در آن
دو سوره مسبح است
شیرین و دلخواه
همچو آب که در آن
غنی و صفت است
با بکرده شده و در آن
(یعنی عالم و در آن)
پیش از آنکه در آن
علی که در آن
میدارند که در آن
کتاب است

جس کا کتاب ہے
یعنی کتاب خدا کے درجے
باشد میں است از برای

五

بستکاری

بکاح

کتابخانه شخصی
میرزا محمد علی
کرمی که در این
دستگاه است

علیها السلام برای شاراییه بل برای کل فحشیر نعم المولی و نعم النصیر خوانده
بود باقرخان و محمد حسین خان در دوی اشتر در خدمت نورحشمتی امیرزاده
احمد نند تعالی سلامتند اما برای محمد باقرخان وقت زغن اشتر حادثه افتاد
که خیلی بدیع و تازه است اتفاق افتاده و کرمی از و از قرار یک شنبه ام
خیلی احمق است و انماست و جب طعن و دق سها و را از آتش خالی نکرده
یا خالی کرده درست جهت باط نکرده در میان بخدان گذاشت چنان قصه
کرد که اگر جده و شراری و یا شعله ناری باشد بجهت اسم که بخدان است
خاموش خواهد شد قدری که راه فرستند و یدند که از بخدان و دو نصبت
کرده مصراع و قتی که حسبه وار شد م سوخته بودم بعضی از زحمت و
پاره از زانو و قوت سوخته ضایع شده بود و محمد باقرخان برای تسلی خاطر
در طهر قاطر بدان احمق باطر عظیمی کرده با چوب بادام بر پیکر اندام او چند
چوبی زده بسیار قبابی فروخته و عجبای سوخته را این چوبها چاره خواهد
کرد و چون قدمت خدمت دارد و باز تحمل است تعیین وقت مراجعت قاطر
باب خواهد انداخت که هر چو وقت بترشد این بار تر شود و نمی اندازم نمی در

مجلس

3

طبرستان و قزوین

۳
قدمت
بالکسر و پرش

کمال در مرغ خاکش باشند
 جمع و جانشین است که
 دجانات
 مطهر است
 قصیدش در طب
 صورت و یکراحت
 غرض شود علامت آن
 مرض است که نصف کند
 یاد کردن با و درین
 و کلام است که با و درین
 از جنس است که با و درین
 درین است که با و درین

نصف از شش بهین است و فوکی است
که در این نوک است که باست پیاده
باید دانید چون گشت

امرواست و فوکی است
یعنی در ریه یکسان همان بود
نصف از شش بهین است و فوکی است

سال

زنگ که با خود میانه

عراق

و دل بیت
شب رفت و حدیث با پایان
شب را چه گفته باشد با بود و نرا
و نامی و رود با جوانان بخمار و با عجمان
انما الدنیا غلام و طعام و ما
خوبست آقا خسرو در راز محمد و در چنان این شمار را برض آن کجانه
زمانه برسانند
اول از یاران و رفقا و یار و کین
بنو ابی احمضا و ابی لطفه نوشته شده

ای سیم مغراف خبر بر از من بشا زده با کبر فرصت نشد که تمییز
بعل ولایت تمام شود و ارسال حضور مبارک گردد و انیک که خود آید و امراض
حال لازم شد فدایت شوم نزالت الباری بعد طی الراحل الی
سلامتیه و هی من حسن المنازل و رایت فی بعض طاقاتها و قبالة
و شاقاتها جمعا من اهل المعارف و الملایهین الصالحین و السابغین
البربط و الطنبور و عندهم هم غلام محجور یقص زمانا و غیسی او انما نقلت
بل یوجد رجل کان منبرهم واقف و یعلمهم عارف لم یجد الا شخصا و لم یجد

رخصا حتی قرب انخدم لیتسائل عن حالهم وطمعهم وحرصهم وکین بکیرهم
 وضمیرهم وفضائلهم وعیبهم وخیبنا انخدم عن حال القادوم منهم فزی
 الحد وطرانی الورد وکان بینهم اخبر وین لرد ویکین ان یدل من الکن
 الذی مات جد یدل فاست شیدا تا آقا بزرگ میش را از کله کرک چگون بریا
 خبر جو را ین بود که بعضی سانسید ارمنان هان است که انفا وحت
 با سعادت کردید یقینان طلال آباء حرام صرف خواهید فرمود و
 که شعر خواجه را هم بخوانید هر چه بفرمایید و بگوئید نوشت است و خبر و
 امسال در میان پشه زار رفتند ری خنجر کاشته بودند با سلطان کت
 که اراضی را قوت است خنجر عجمی آمده بود و چند عدد و برای تماش
 آورده بود و دم کی را بخدمت فرستادم ملاحظه بفرمایید مر حبا بکالت
 و هذا السلطان الذی یسبح فی الحلق ویزید فی قوته کجستق زیاد و عرضی
 اگر در خدمت سرکار والا ین چند روز خبری باشد مر قوم خواهند
 ین مرا سلمه بنو اب میرزا و محسن میرزای امیر آخور نکاشته شده
 جلالت فداک ای وصف تو خلد خاطر من چرب آخور روزی حسن

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ناتق بکریم و فاضل
بهرار

اب
ایضا معنی آرد
وغیر
۵

یاد کنند و بکینه پرمایه شود و تو او را شکر بدشت و حکام کشور بدشت
انقادند که مقدمه این کار کی است و میخوانند آن چیت و از اطراف ملک
اکماف ولایت آنچه های زر و بخت های بی مر است که عیان نماند
بی دلیل و بر آن بخت می آورند و بی منت می سپارند مصراع
در صحن خانه جای نماند و زلف و چای نمیدانم و این باز بچه از آن قالیچه
که اشکال غریب و شترهای نجیب دارد یکی با نصیب خواهد شد یا همه جز
یخه انهای شکسته و انبانهای تبه خواهد بود و معصومان گفت ایلا
هر چه هست انشاء الله مقضی الامر کم کافی الماسام مراجعت کنید سوغات ما اگر
قوافل هم باشد خوب است و وقت سحر است بخورون تریاک و توپ سحر
خیلی مانده است بیا و شما اقدام و این صفحہ را با قلم شکسته پایان سنایم
ع کاه و زور تسلیم و دل دست دست اللهم انی استملک
بهاکت که تا انشاء الله بعد از مراجعت تحقیقات عرشی و تصدیقات شری
شما بکار که بیاید بقول منوچهری بچرکت عسبرین بادا چرا کاه و بچمکت
آمین بادا مفاصل زیاده زحمت است خود میدانی که میدان سخن مرا

و قلم کتبخانه نمودن و خواب باش که اختیار از دستم بود و بدین
اکتفا نمود

عریضه است که بشمارگاه جاجرود و نجاکپای مبارک
علی حضرت شهرای تبارخ شهرشوال ۱۲۸۲ عرض شد

قربان خاک پای جواهر آسای مبارکت کردم
 اولاد و نذ عالمیان شاه حال است که از خجالت و شرمساری
 آن روز که از همه جهت مایه روسیاهی این بنده بود و نمیدانم چه عرض
 کنم و بچه زبان بیان غم و روسیاهی خود را بخواهد که محرم
 شایستهی قلت طاعت چاکران را بکثرت غایت و زلت محضیت
 بندهکان را بر رحمت کامل شامل خود پذیرد و ثانیاً بتاج و تخت همیون
 که هنوز چیران است که ناکمان آفتاب رخشان از کجا در این غایه ویران
 طالع شد این کنج شایگان از کجا بدست نفوس ایچکان افتاد و سها
 سعادت از کجا سیاه بر سر میسکین افکند و روح اقدس از کجا بیابان

بیار آمد اینک میدیم بیدار است یارب با پنجاب چنان سرشته
 و سر اسیمه بودم که نیندازم زبان بشکر گذاری آغازم یا بجان شاری
 پروازم آشفته نظر جمال شوم یا لغت مصدر جلال فی تحقیق هر چه کفیم
 بگویم جان تجید و تحمید شمعان است که پیر و دو کار جهان تیش نفیتم تا
 خود میکرد که مولوی در کتاب ثنوی برشته نظم کشیده است باری خداوند
 انشاء الله و جوهر بیستون از آفات محروس مصون دارد و خداست
 و اوجلال شاهد حال و کوا که این مقال است که همیشه در مقام استعجاب است
 از درگاه الهی سئلت کردم که خدا آن وجود مبارک را برای همیشه
 خاصه برای بنی عباس حفظ نماید که چنین ترمایان پادشاه نیک خواه
 که در قرون متتالیه روزگار در خاطر ندارد چنانچه در وعای پادشاه
 در تاریخ هتیمه شمس العماره عرض شده است انشاء الله
 تا پسند است شاه باشد شما تا زمین است شاد باشد شاه
 چون هر چیز را حق تجده حضور مبارک لایق است لهذا یک عدد و قوطی حاج
 که منبت او کار چین از صنایع استادان سرزمین است انفا حضور

مندان
 مع منقذ است

بنی عباس

شاه با لاهور

و هیبت

میریت

راش

پیر خوب

مبارک داشت که این گنم همیشه در نظر مبارک باشد امیدوار است
 که در نظر مهر اشرافین مطبوع و مستحسن بقید امر جهان مطلع است
 عریضه ایست که بخاکپای مبارک علیحضرت شریاری در
 ماه ربیع الثانی شسته عرض شد و بخراسان و ستاد

قربان خاکپای جواهر آسپای مبارکت کردم

و دستخط مایه یون که مایه اعتبار و دومان افتخار زمان است چون شبات
 آسمانی و اشارت رحمانی شرف نزول بخشید خداوند انشاء الله و جوهر
 سحر و جیون را در کف حمایت شرف عنایت خود نگاه دارد که باعث
 آسایش عباد و آرایش ملایم است بدستخط مبارک مقرر شده بود که انشاء الله
 زود بمقر خلافت نزول اجلال خواهد فرمود هر آن مان که شرفیانی است
 جم پاسبان نزد یکتر میشود بر این بندگان هر یومی شهری و هر شهری
 و هر تی تاثیر میکند امیدوار بغایت ملک الملک چنانست که زیارت این
 ملک کامران بر این بندگان حضرت و چاکران دولت بزرودی است

فرماید مرقوم شده بود که معلوم شد سخت تو طبیعی نبوده در مقام خواندن
 بذل مضایقه نداری هر چه در آراء خاطر مبارک عکس فرماید همان
 صواب است بقول شیخ بر عیب که سلطان پسند و نه راست
 ولی قبله عالمیان میدانند که مال و نعمت فراوان ای امثال این بندگان
 یا سورتی است یا کتبی نامور و شایسته از مردم و عیال و رضوان مبدع
 صداقت در راه این دولت ارثی برای ولاد و نمانده است اما کتب و زمین
 حکومت و منصب است و در خبر است صاحب را وقتی که عمر بر این خطاب
 بولایت میفرستاد می گفت ای علیکم عیان الما و الطین یعنی مرا برای شهادت
 جاسوس است کی آب و یکی خاک و منظور تشنه این بود که طینت آدمی چون
 از آب و گل است از آنجهت آب و گل را می آید پسین که بنای ملک در ربع آب
 و خاک شده خواهیم داشت که در بیت المال نقصان است یا مال غنیمت
 خزان آن و جاسوس این مرافق المعین است این مراد به بیست که
 هر که هر چه تحصیل کرده از چاکری پادشاه رضوان جایگاه و صلح است
 ظل خداست از نقد و زینت و کم و کیف همه بدو و ن میل حیف است

مجلس اول
 و فردا

زینت
 پهلوی

رای هیئت آن گاه و این بنده درگاه و دو سال بکومت فارس رفت چون
 استر خضای رعیت خلافت رضای حاجی بود بان غارتها و مرارتهای کثرت
 شد که در نظر مبارک مشهود است و در این دولت قاهره که تا اوستایم
 یکسال بکومت سرافراز شد که از قتل تیره و قوت همسایه مجال نیست بود
 در این صورت کسب مال خواه حرام و خواه حلال مر محال است بر مبارک
 و حضرت هیئت و در خوفند که این بواجب مرسوم در مقابل خرج
 دارد که در کمال تقصیر و قناعت باین قلیل مضایعت راه باید رفت با
 این احوال چون بنده استطاعت آن ندارد که خرجی زیاده بر مضایعت
 خود کند از آنست که هر کسی بتقیده و خویشی میدهد و یقین است که این بنده
 با پنج شش هزار داخل فلسی و دویست سیصد خردار حاصل خردی خواهد
 با شش صدها هر سال بخواه و شصت نقد داخل و از دویست سی هزار مضایعت
 حاصل برابری بکنند شرعا مقبول است و نه عرفا معمول و اگر تقصیر کند
 بنفایت منوب و بجاالت منصوب خواهد شد امید است که نشاء الله
 عقل فی الجمله برای بنده کی آید و چاکری پادشاه محفوظ بماند که در ذکر

تقدیر

بیم

بغزت قناعت را غیبت است نه بجزرت بفضاعت مقرر شده بود و نه
که عرایض این بنده در نظر بایون پسندیده شده و اجازه مذاکره بعد از
ورود و اختلاف را داده اند الحمد لله تعالی بجهت پیروزی حق و استقامت
و انصافات برای لای خدای این چاکران است که فلان عرض را در پیشگاه
کریم مقبول شده و متبذل آن هم محض اخلاق مکانه و اشتیاق ملوکانه است
انشاء الله تعالی خداوند سلامت این نعمت کبری دولت عظمی را بر بندگان
خود پاینده بدارد و بخت و آله الامجاد امر جهان مطاع مطاع است
در جواب عریضه میرزا ابوطالب وزیر لرستان
نوشته شده بتاریخ شهر جمادی الاخره ۱۲۸۱

مقرب الخاقانا کاغذ شمار سید از سلامتی احوال شریف شما منسوب
شدم هر چه نوشته بودید عین صواب بود و حرف بی جواب قال الله تعالی
فی حکم کتاب بهرم خطاب بکشتی که ما سوا علی فاکتم ولا تفرحوا با تا که علی السلام
نداست غایه ندارد و غرامت غایه دلی من هم شما این بحث را دارم

حاجت
رسیده است
میرزا ابوطالب
وزیر لرستان
در جواب عریضه
نوشته شده

که شاپور اعظم شریف را صرف این امر مخفی کرده اند که روز و شب باران
و تعب سبیل و جمل علی کنید و از روز و دو غل نشنودید مگر دروغ و نوشید
و نوع بخیر یا لا خوره و جلال و نه بهید الا اشرفی و ریال نه و ختمه ویر
از نقد و زینت در این حلقه نهشته و بصیفت باید مصرف برسانید لاقول
در ظهر و عصر نماز قصر نیز حاصل و داخل شما نباشد و مال نفست در نگاهداری
مال نیار و دو عیال هم نفست در نیست که و بال باشد باری آدم شما این
و الا این مرحله تفصیل حال که آلوده این عارض شده و آسوده از اینجا کشیده
زحمت من این است که کسان و بستگان باقر خان چاره که از وطن اودا
حمایت بنمایند که همیشه در کف رعایت شما غرض نمود است لری که نماز بخواند
و روزه بگیرد و بار خدای پس برود باید مقبول همه کس شود خاصه که صدق
هم داشته باشد ان شاء الله این خواش مرا قبول خواهد کرد و باز هر که بگوید
از مجاری حالات قلمی خواهد داشت

کاغذیست که بنویسد الذوله نوشته شده بتاریخ

نوشته شده

نوشته شده

نوشته شده

نوشته شده

نوشته شده

شهر رجب ۲۸۴ در مجلسی که گفتگو بوده و جناب اشید
 حسین نواده مرحوم بجر معلوم تصدیق قول نواب
 معتمد الدوله را کرده

فایده شوم در مجلس و لغو در عین مغل پروردگار از عام و خاص
 و خاص به وجهی از عبارت لا و فاعله لعل در میان آمد که تحریف کتاب
 و تصحیف ناصواب که در خط نسخ کاف لام شباهت تمام دارد و لا و فاعله
 ملوک شده است اول این تقصیر بر سلاطین که بعضی از ایشان بنیادین
 بودند و از چهار دست نشان این کلام منقول از کتاب منقول است ملوک
 که از ملالت ساست که بر وجود غالب است و راحت را طالب پی کار
 نیرو و دو فایده را میگوید و او غلیل را با میدان میکند و از
 و در معنی بقول بل با آرم و می بند و باز است که عمل عتسنا و عبارت
 همچو کفتم گفتیم که آب و راه و آن همچو کفتم گفتیم که با و در پسندان
 حقی از عباد وید و عاقلان و صنادید و بدیل خج از ثقات و جمعی از کثافت و در اینجا

فایده شوم
 و خاص به وجهی
 و تصحیف ناصواب
 ملوک شده است
 بودند و از چهار
 ملوک
 که از ملالت
 نیرو و دو فایده
 و در معنی
 همچو کفتم
 حقی از عباد

بسم الله الرحمن الرحیم
 بسم الله الرحمن الرحیم
 بسم الله الرحمن الرحیم

حق در مقام طعن و قی بر آمدند که ما منع بجهت او ملوک که معنی مخرونت لا و
 مخزون مرد و دو مطعون است این بنده را یعنی جناب عی بیان نسبت دادند
 متی چون طعنی جناب و دیری پی مصباح مانده بودم نه قوت که زیر دهم
 نه قدرت تنیز تا از لطف کرد و کار از دو سلطان بسین و در بهان متین
 و در یاری ز خوار آبی بروی کار آمد فست و قضا و کلا با بحر کی از قاضی علم
 که حاوی لغات است و یکی از ناموس پس علم که راوی نکات آن یکت زبان
 نیز بانی کشف معضل نو که ملوک معنی مخرونت و این یکت بسان معجزان
 مشکل فرمود که این عبارت صحیح و این شارت علی است و بر اعجاب حصار افرو
 و زبک غم از خاطر این بنده زد و دلدن این چند بیت بسان عربی معنی
 تشکر آن نعم المولی و نعم العین سر و ده یکت بحضور موفرا لیس و سرکار و
 فرستادم که از همه سرکار بگذرد تا بخدمت سر سر سعادت ایشان بفرم
 اگر عیبی داشته باشد بیخی دارد که طبع این بنده با جود و صلی و محمود ذاتی
 بی حقت در میدان بازی سبازی و کوی بازی بخورده و در زمین لرزش و
 بضایین قریض عرب پر خسته اگر خبوه و آتش بیان و کبوه و بارش لسان

فایده شوم
 و خاص به وجهی
 و تصحیف ناصواب
 ملوک شده است
 بودند و از چهار
 ملوک
 که از ملالت
 نیرو و دو فایده
 و در معنی
 همچو کفتم
 حقی از عباد

بسم الله الرحمن الرحیم
 بسم الله الرحمن الرحیم
 بسم الله الرحمن الرحیم

باشد معذرت و راست و انجمنی کی شعر ترا بخیزد خاطر که خیرین باشد خاک صیکه
 در بجه شناخوده و بهجه آشنانده و چگونه از عهد سیاحت حق فصاحت بر
 می آید عجز از بهجه که تخدا و یب در این سه و حجب متاع شعر و کمال باشد معانی
 چنانست که بکلفه زیب جوشن کند و بلا ز رفیت کلشن بند غافل از اینکه
 در می بجه در حلقه موزون و یک حلقه در و چه کم چافزون ولی امید
 چنانم که آن سلاطه و دومان جلالت و خلاصه خاندان سالت که منبع علم و کمال
 و منبع فضل و انضال است در این شاعریست و گفتار نماندست بعین انماض مکنند
 و بشین اعراض مکنند و عین الرضا عن کل عیب کلیمه
 و لکن عین الخطیئه شبیه می ساید انشاء الله در نظر شریف سرکار و
 موقع قبول خواهد یافت و توفیق و توفیق و تبدیل و جرح و تعدیل هر چه بفرماید محمدا
 زیاده رحمت است الحمد لله

این بحر المعلوم و ابن الاما
 است اوست روضه الفضل
 است اسم الکتاب اسم الطول
 التی فی التریه لال الرسول

و این بحر المعلوم و ابن الاما
 است اوست روضه الفضل
 است اسم الکتاب اسم الطول
 التی فی التریه لال الرسول

و این بحر المعلوم و ابن الاما
 است اوست روضه الفضل
 است اسم الکتاب اسم الطول
 التی فی التریه لال الرسول

و این بحر المعلوم و ابن الاما
 است اوست روضه الفضل
 است اسم الکتاب اسم الطول
 التی فی التریه لال الرسول

لاعی الله اسم هذا الكتاب
 انت صدقنی بقولی الله
 خدا بونی و کند بونی اما
 رضى الله عنك ما دام یری
 بنو اب حسام ایلطه در ماه رمضان
 سخت مملکی که در ماه شعبان قبله شده نوشته شده است
 ای سروری که گوست جاده بلال
 ذکر جیل تست و آفاق متشر
 دست تو در نوال بود غیم مطره
 باشد نری مخلص تو عیش ناعمه
 کردید قافیه چو الم تنک و باغ میش
 ز قی بر میر خدا بهره تو باد
 وانی ز کر میر چه مطلوب خاطر
 سوغات کر میر بو اسب جایت

و این بحر المعلوم و ابن الاما
 است اوست روضه الفضل
 است اسم الکتاب اسم الطول
 التی فی التریه لال الرسول

فدایت شوم اما بسی راه وار و کینری خدمتکار که آن بار کب
 نستیزد و این از صاحب نکرید و هر دو راه برود یکی بر احوال و یکی عفت
 و هر دو حمل باشند یکی در بار و یکی در کار و هر دو جلو کنند یکی در میدان
 و یکی در ایوان هر دو زیبا باشند یکی در مصافحی و یکی در زفاف اما میدان
 که این فقره کزاف و شجره خلاف است که در مصافح و زعفران خاصه
 پس از ناخوشی عاف که از بخت از مرض مملکت رستیم و از عرض در کجاستیم
 میدانید که از کاخ و ما و اشیر و کاسپی و تباشر چه حرکتی حاصل و برکتی وصل
 خواهد شد و انچه میدانید که در ایام جوانی و بسکام کار می چوب و که حالا پیر
 که با آسانی و سهولت این مانی در کتوت بعل آید نقد جا و دست انجمن و
 جا و دست اعدای مدی السنین بقاء قوای من و الا لام قد بوی و درس
 و خضره بوانی من و الا مقام مستد و می میس و با همه امراض جهانی
 و اعراض نفسانی که به سبب قبیاحت چق قبه حاصل فیت راست است
 اسباب غفلت تا نباشد کار و نیا نظام و قوامی نخواهد داشت باری بر
 غریزت بیکس امکان نبود که بار دیگر ازین بستر عاف و خضرن جان

تجلی
 خیر
 سز

چند
 در

کمر
 در

از
 در

چند
 در

چند
 در

چند
 در

چند
 در

چند
 در

بهیوی حاصل شود لاشک که از فضل خدا و توجه خدا و بزرگ درین وقت
 سحر با جالت تبا و سهر و دل شفقت و خاطر می آید دست توسل و این
 پاک حضرت عرش مرتبت حجت خدایه شده روحی و روح العالمین بعد
 دراز کرد و نالیدم و نویی نجا که نالیدم لحرره هزار باب شفا فضل که در کثرت
 هزار لطف خفی فیض شست و چارم کرد ز حکم شاه و شیلان منتهی تا بقدم
 فلک آلی صحت حسنی شام کرد زمین کمرست شاه وین امام تمام
 ملک بر اسب شفا آن زمان را کرد قصاص حکم نبی من در میسم کرد
 فتد را بر ولی میر در یار کرد هزار مرتبه جان بری فدایش
 که بر یکی در خویش اختیار کرد و در حقیقت دست غیبی بود که آن پند
 که بغف انباشند بلطف برده باشند و الا بر حمت میل و چنگال پر و آن آورده
 آن شکل بل مر محال بطریقی و چنانچه با حسن از بجز و بر من نصف دلیل الی
 خواستند و شد مصراع آنچنان پای گرفت است که مشکل بود و سلی
 در جنب قدرت آلی که آسمان بی ستون فراشته و زمین بسکون داشته
 و آسانست خاصه که شخصی شیخ در آن حضرت رفیع باشد که خاصه موجود است

تجلی
 خیر
 سز

چند
 در

چند
 در

چند
 در

چند
 در

چند
 در

و خلاصه کاینات است چه بک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیان شهر
 خواجه علیه الرحمه همین چنانست چه مبارکت سحری بود چه فرخنده
 آن شب قدر که این تازه براتم دادند و تاقیامت اگر شکر گویم اندکی از
 بسیار و یکی از هزار نخواهد بود که هر سه موی من که در زبان شکری تو
 نیار و در بیان محمد آله هم حدال علی ما بهما جمیل انعم و کجایب
 و هشتم که باز حیاتی بود که خدمت سرکار و آلاخام بر نامه خواهیم گذاشت شرح
 حالی خواهیم گذاشت و در دلی خواهیم کرد و حرف ولی خواهیم زد و هیات پیا
 لما تو عدون باری از ضعف و تقاضت زیاده بر این مجال تحریر نیست
 اندکی پیش تو کشم غم دل ترسیم که دل از ده شوی زنده سخن بسیار
 بخدائی که ذات پاکش از عیب معزست و از ریب مبرا و آن لیسله القطن کیش
 شنبه شعبان بود شبی بر من گذشت که مسلمان نشنود و کافر نیند
 جزای یک شب در دم کرد بدایند سوی شبت برم کافر و مسلمان
 انشاء الله تعالی این کمالات خطیره و صدقات کبیره کفاره و ذنوب خواهد بود
 و اجر اخروی خواهد داشت و سیجمل الله بعد عرسیرا و الحمد لله علی کل حال

نیکو
 یعنی شب قدر که
 در آن شب می بیند
 متصل چنانچه
 بود چنانچه پیش
 ازین شار و غلب
 خود

و اصلوة و اسلام علی محمد و آله خیرال زیاده و رحمت است
 بجناب حسنعلی خان وزیر مختار که توسط و نفسرا از
 پیشینه متهای مخوم والی را کرده بود و در وقت مایور
 بکرج و پستان که آن و نفر میرزا نصر الله و میرزا شکر الله
 ملازم و نوکر باشند ماه رمضان ۱۲۸۴

رقه شریفه که ملین بابل و راحل بودند در حسن و ان اصل شد شعرا
 الهامی و الرسول و خدا وجه الرسول غیب وجه المرسل
 الحقین و جهان آرا پسته و زلف و کاکل پریاسته اند
 هنوز شست و ست بیری در است هنوز شست کجی بر بالین ناز است
 وقتی لایق عیش و فایق طیش و محمود مستان و مشهور دیاران بودند که شل
 مرحوم والی متلع عالی در حصار یار بود تو را با بوسه باشد می تنم
 مرا میسم باشد می قشام در هر غمزه هزار غمزه بند میگرد و در هر کلام

بجناب
 وزیر مختار

نزار و ام می گسترند اکنون که خشان میوه و خشان میوه قمرشان
در سیاهی و ثمرشان در تباهی قدشان از حلیه بکل عاقل و خدشان از نیت
صیقل باطل است بدلات شما بصلالت بنده آمد و اندال علی بحسب کفایه
ولی نمیدانند که در آن مان بر حمت نزول میگردند و در این وان بر حمت حلول
می کنند و در آن وقت بقیل قدشان محبوب بود و حال تخیل و حدشان مطبوع
و این عبید و لیل الملتحی الی عسفر و بیکل در جانی پنج وقت آرایش این قیام
و تمنا داشت حال که سکن کسولت باین سهولت چرا خریار متاع کاسه شنی
فاسد بشود و اگر چه اندک نفس بیدار این آرایش نیت میراست و طبع سلیم این
تقایض میم معراولی بسج نباشد جمعی که غیب گویند و عیب جویند مضمون خواهند
گفت اتقوا من هو افق اتم چیستند و قول از ورو منظر این و جوان غریب این
مکانند و نمیدانند که اینجا بد طران است خلاصه ایران محتوی از و لبران تاری
و ویران کاریست و انشوران کامل و او و همشگرن قابل از جمیع و شش هزار
منقل و از ابل طربش بهره نخل است مجمل سیلند از هر طریقه است محط رحال
روم و زکات و مبطاحمال چنین فرخت خبازانش خیانت انجیر شیطان

بیت
در بیان غریب و نادر

بیت
در بیان غریب و نادر

بیت
در بیان غریب و نادر

بیت
در بیان غریب و نادر

بیت
در بیان غریب و نادر

بیت
در بیان غریب و نادر

بیت
در بیان غریب و نادر

سار و ملائکه آینه و قصا باننش کلو بر خلق و کلو نه گشت از خون بر خلق
ابدالانش حرام کاره و حاکم لقبان شود خواره و بار بی بر خوار کرد
مصحف او باشد طالب بسیار است و بخت هر متاع اگر چه قابل هم نباشد
متاع کفر و دین بی مشتری نیست کرد بی این کرد و بی آن پسندند
اگر زدن خبر شوند سر میانه را خواهند کشت و در هوا خواهند بود و بخت
خدا عن کند که پسته روزی در کوی بر زن بگذرد و زن بر فرض محال عرض
جمال دهند و دام غمزه که بخمال شایرایی بود و بخت دیگران نهند خاصه در
ایام ماه روزه که بخت از و حام عوام نیست پارس است یک موزه و
و غنایر بقوه همین اعانت شیطان بعین و باره و کاره خواهند
و زرقه رفته ایسر هزاره آب فست بخواهند آمد عسی لایام ان ریجن توام
کالذی کانوا با این حال چه لازم که شایر با وی باشند و من شایر با وی
شب رمضان با مزاج علیل حالت خسته زیاده از این خفت نیتان تو
اگر چه میدان سخن فغان است و خایه کپساح و اسلام
در تعریف خاکشی نوشته شده ۲۵

بیت
در بیان غریب و نادر

بیت
در بیان غریب و نادر

بیت
در بیان غریب و نادر

بیت
در بیان غریب و نادر

بیت
در بیان غریب و نادر

بیت
در بیان غریب و نادر

بیت
در بیان غریب و نادر

[illegible]

کافایت که بنواب اعتماد و اسپاطنه نوشته شد و که
حامل خلعت شب عید علی جان است لوی سال ۱۲۸۴
فدایت شوم علی جان هر سال با خلعت اندوه ماه حامل خلعت شاه بود

9.

کے قریب میں ہے جس کی طرف سے
کے قریب میں ہے جس کی طرف سے

صواعق
کتاب
صواعق
کتاب
صواعق
کتاب

انعامی و اگر نمی فایق و رائق و در خط و طبع و خلعت خویش داشت نمیدانم
امسال که تشرش و انول و تشرش در بول خلش میداد و خلش میداد آینه
زکمت وار و آینه اش پشنگ چه خواهید فرمود و من رحم من لایر حبه
من قبل من لایق قبله البلاء و لی بقول شاعر کسانی که مروان را هفتند
حسنه را باز آری و وقتند سر کار و الا که بحسن و فامعروف و بساکی و صفا
موصوف اند نباید از دست داد بجا هند که بدارش کاسته بلکه در تکریم نرسد
و تعیم مرتبت و برقه ر بنیزانید باعث امیدواری نخواویم و دیگر خواهد که باشد
شاهزاده و قدر و امانت و دوستی باین جلی خوب و وسیله مرغوب
برای صید قلوب کسره و باشد انشا الله هر چه هست از شاع نعم و صوغ
گرم و را محروم نخواهید فرمود انشا الله امید است که در زیر سایه حضرت
محمد علیا دستر کبری و امت شوکتنا پیوشید مگر خلایع سلطانانی نویسد
مگر خلایع رمانی نخمید جز در بوستان پروید و جز با دوستان شریکی که دل
از یاران دور افتاده یا دشمن کشید زیاده زحمت است
بعایجه علی اکبر خان بمباشیر جوان رو و نوشته شده

عالم سواد صفت
عالم دانش گزین
عالم سواد صفت

[illegible]

که کلوه او از حسین این ضایع بر نبرد و بکره ماه بخورد و ماه چندی نبرد
ساله را تاج کند احمد کند که آن لوله رحمت نشود و آن کلوه که سیتمه تخت جا
هم چه ضرورت است که بکیت قوت میوت و لایموت عوالم ملکات و ملکوت
بر باد رود و شمس
فلا اکفایا و دب و میبا
الی موضع الاسد اوقات لغنی مخافت ان یطویعه شاعما
فیقطع ذمائی علی سری الخفی این بی پر که تاب و شعاع هم ندارد
و خواب و جماع هم نیارد و جامد سرد مزاج خادع و علاج قدر متین و عظمی است
خواهید فرمود ترا بجست حقایق و اسرار چه کار است میان عاشق و شوق
و فریست چه داند آنکه اشتیر میچاند کما شار طائب الی که مطلوب
هر کسی است نخواهد و رباعی شاه طما ب صفوی را ندیده خواهم عرض کرد
استغفر الله من ذلک لظنون کل خرب باله یم فرحون نجشید ذل انستم
تا را بدین کیا ضعیف این گمان نبود المعفو عنه کرام التنا پس مقبول
بجناب مستوفی الممالک نوشته شده و یقیناً و احرام ۱۲۸۵

۱۳۳۳

۲۱۰

روزن و منی غنیمت است

یعنی ہوی

• • •

15

5

برای

عربی

91

شاه و ملوک

خودی در تعریف هر

شکفت شاهان

...

بہارِ حیدری و سعادت

تعلیم

94

محاسب و قروض حساب و مواظب الله الكتاب میرزا عیسی کله وساعت
سه چهار روز و حواس خمس را از شش جهت صرف مفاصدا و حرف بقایا کرده
بهشت پیش در همین ماه روانه و گاه جهان پناه کرده و بعد از ایام سال
باقی اعمال را از جمیع اعمال بیزار آورده و وجود نقد دیوان را از بعضی بقایا
این و آن منهای نموده و عمل هر کس را تحریر نموده که بقدر التفریق غیر نخواهد یافت
حال میرزا نیک که این باقی عمل که تفریق ماضی است جمع مستقبل کرده و که تجربه مختار
قلعه بهار که که بون کرد و کار جهان و بخت شهر یا زمان نشاء الله تعالی می
این بنده و کین آن حسن متین عکس آب و سیوریور خواهد گرفت صرف شود که در دنیا
جنس آن نفت معین عقد متین تقسیم بایکده و عجب شد و بعبه سعوت سلیم نماید
حکم آنچه تواندیشی امر آنچه تو فرمانی اگر چنان عقیان قلیل در جنب آن بنیان
جلیل خبر لا یختری است ولی مالاید که کله لا یرک کله چون وقت حواله بود
هنگام در وقت بهین متد رهم بکار خواهد آمد و این وجه خبری نایده و کفایت
بخشید انشاء الله بعضی اشیاء لازم را باید سلیم گرفت و در هر حال ضرر و زیان
باید منظور داشت و یکم اختیار با سرکار است نشان حضور اگر بدقت و در هر حال

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom right of the page.

این کتاب
در فقه و احکام

میں نے اس کو دیکھا ہے

...

عقبات

۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

591

7. 1. 1907

10. 11. 1914

卷一

بسم الله الرحمن الرحيم

11

مکتبہ اسلامیہ

فدایت شوم همه وقت مطلوب آن مرغوب چنان است که حباب
مفرغ باشد و با باده نفع شمه رسته گردد و تخمناشته و کار با حشیش
ساخته شود و تارهای حشیش نواخته که تعطیل در هر کار نماید تا خیر باعث
تقصیر است چنانچه بفارسی گفتند که اگر اکاهل بود و تقصیر صاحب حیثیت
این بنده هر چه صبر کرد و دید سر کار و آلا دوری این مجور را از بعضی عظیم
فوزی عظیم شمرده اید کابی با شام غید کان لقا تن عید و کابی با کجا جز
و دمی با انیار مرد فارغ البال ارفع الحال نشسته و در بر روی انیار بسته
پنج نفر مانند که حقوق این مجور که شقوق آن را خاطر پستور و در و فاطر مطهر
چه شده است و ادب کرد و طلب نکرد و من چرا انجانم و فاکنم افتد رسید
که اندام اهل غریم باعث اسقاط حق است و نه جمال کریم مایه القاطط طعن و قوی
بکفته شاعر تا تو صبر بودم و یکم چکنم اگر نباشد ناچار مکتوب
این کلام و مطالب این غرام لازم شد و بیشتر از آن خوف داشتیم که علایق
بده و بیده و عوایق شده باشد و این مطالب را از خاطر سپرد کار محمود که
وقتی بکلی انکار و رایجی کار فرمایید و این بنده و محتاج با قانه بر بان شهادت

اتحاد یعنی جمع کردن اینها و چون در جیب آمده

این کتاب در دسترس نیست
در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
در کتابخانه احمدی
در کتابخانه فاضل
در کتابخانه...

این آن باشد و سه کار و آلا کابی حشیش شود و نماید و کابی حشیش
تا آخر تراضی حکم قاضی چه شود و یقین است که هر کس طرف آن طرف را بر این نام
صرف ترجیح خواهد داد و حق این چهاره مجور و آوار و دور تلف خواهد شد
قرین سبب عجب است چرا هیچ قسب ما س اشفاق و جلالت و اختلاس اخلاق
و عدالت از آن صدف کوهر تا جدری و شرف کوهر شهر یاری و امت شکست
و نعمت نعمتانیف نمایند که هر چینه که هر سال عطا میفرمودند حتی نایب که بارنج
از آن اشجار می چسید و اندام سال و غیاب این بنده بود چنان و خفته
بخشیده اند راستی وجودی متعظم و ذاتی همیشه است لایاق الزمان بشما
ان الزمان بشما تعظیم باری حال از شیشه کلاب و کوزه و شتاب انما
طارم آبا و و هبند و اند فرخ زاده که شتم لاق از آن شاهی عید حسین
که در جزو قلمند و عجبید و انصون حق و شتم حق را جدا و با چایا را و ایما
و ماعدا مابدا تا چه کند بهمت و آلا می تو کاند را مید قطره باران نشسته
زیاده رحمت است
عریفه ایست که بسر کار محمد علیا عرض شده است

این کتاب در دسترس نیست
در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
در کتابخانه احمدی
در کتابخانه فاضل
در کتابخانه...

فدایت شوم با و میمون مبارک از خداوند نعم اول سال عرب
بر ما و شاه عجم اجمعه سال شمر و رکشت و سال غفور رسید آن
کاهش و آرایش بود این همه فرایش و بخشایش است آن همه غرا و رحمت بود این
جرا و رحمت خواهد شد و قتی که دعای اللهم ان هذه سنة جديدة را خواندم
بر وجود مبارک و عا کردم که این ظل خلیل سلطنت سلطان جلیل نشانه
ممد و باد این دعوت را بکاه تهنیل آیین آیین کنش و جبریل
مدتی است که این بنده بزیارت مقام مطهره سرسره از می حاصل نموده
و چون بجلالت در رسالت اشاره نفرمودید که نواب ملک را عجب قدم بیک
و حوصله بیک داشت زود از زود و دست زده و خسته شده و نار
آمد نام کر ویده کارها از لطف نام مقام معلوم شد که از صفای ضمیر از خیایا
نجیر است که از عدم ثبات تا فرات و از عجز تا و جلد رفت و متوا قبل
ان تو تو ادقی و صادق آید که رایبر تو بخانه تنه داین میان آمده است
باری نشانه حیاتی باشد شرفیابی سلطان و یس آستان مبارک ندو و تزیین
بند و نصیب خواهد شد باید مورد رحمت بندگان عالی بشود و در این وقت

زده
بنی صفت

دسته
جمع از مردم

زده
یعنی سرود
شده

خیابان
پیشانی

ما موزیت همه میدانند که چه طور رفتار کرد و دست در نیست که خدمات او بید
بر و دامی است که آنچه لازمه ذات یکی صفات باشد در حق و بعلیل بیایورید
که محسوس و فسادن میشود چاکران شود زیاده بی او بی است
بتاریخ شهر جادی لاولی بجناب حسنعلی خان وزیر محترم
نوشته شده است

جناب وزیر محترم مدتی بود که از ملاحظه خطایا که از سواد دیده و خود را
خاصه در قوطاس صاف که تا پیش الماس شفاف داشت محروم بود و خوب شد
که نام از نامه در آمد کتکوی عروس تا نوسن بایه رفت روی حرفهای خوش
و از آمدن کرد و سوسن و برون عروس غماز قه گشت المهاز قه انشا الله و
و میشود و مقصود مقصود و همه مبارک و مسعود است نوشته بودید بی لطفی شد
اتفاق یافت حاشا و کلا که در محضر خود و قصوری و در میل خود و قوری نمیدانم
معلوم شد که در حضرت حسام و الا تمام و جناب وزیر با اقتضای نام و ام القیام
مدی الایام سنا قاضی قضا که راضی بر گشته اید تا و در دوستان سنج
و استان نبود و همین کاری که حالا مبارکی مقصود است از حمایت من میشود

سکینه
از مردم

خبر
از مردم

کتابخانه
مجلس

کتابخانه
طایفه
جلد ۱

دین علی حسن
کلیان حاجی کریم
کلیان حاجی کریم

پس از آن نیدانم چه در پمانه کردند بیک پمانه اش دیوانه گردند شتاب
 حضور داشتید و من در شما جو رشید و من محروم چه بافتید و چه یافت
 که بچه شد بقول عرب اشتوق اجل و استبحر الطین ولی رمالان قطعی
 و شانه سینان نکته بین که بمان انگیس حکم از سیلان و تفسیر نیکه با عوج
 خطوط شاه از امتزاج و خطوط زمانه حدس نیرنید چنین میقتصد و تحمل که شام
 خبرند اشتید که بی یسبب آلف و حرف کراف پیش آمد که آن مقول کلبا
 و نخل و دل غیر طاعی چون صاحب چراست و دیار و فلس پیشرفت و دلی که
 منه می میان فاد که این که کهما می جیتل و پیش از اراضی شیر کش ممنوع شده
 و زمانی که داب موج خطر و استصحاب فوج نظر حایل ساحل دادند یون
 بود بان جریه کلبا غی کل باغی شد و منه می یکدی می آسوده می نشست و راج
 صد کانه یکی حق این بنده است از استاز است الحمد لله تعالی خودمان انصاف ای
 که اینکار خلافت است و این حرف کراف و وصولین و چه کثیر از توهین
 طایفه خیر خارج است و رفع آن شر از ان اراضی بخلاف عهد و قضا
 و یک فوج و خفیض اوج بن میر سپه احمد قد تعالی امر عوسی و خیر رفع

اسی طرح
یعنی حال کی ہر چیز
وہ جو حال میں ہے
اس کی ہر چیز
خود را کہ جو کہ

سبحان
یعنی سخت شکل
مثل سنگ

تیسرا باب
میر کی ازادانہی
میں سب سے پہلے
۱۱۱۰

نام خانوادگی دیگر از شازده
خانم روضه است بدین
صورت

شیر کش
و بی است در کدو
آنان در سینه

مکتبہ اسلامیہ
لاہور

۴۴۵

104

حرفای بیوده و ضعیف کرد و نوبت سلم و صفا و عشرت و وفات کاش
 وقتی دست بکار میزد که برای ما هم فراغت حاصل میشد که از رزم و جیش بیخ
 و عیش میبرد خستیم و باین بهانه از حدی ترانه از دور مجلس میا خیم که گاهی
 نوبت رزم است و گاهی نوبت ساغر نوشته بودید که بی لطفی من بجا
 کرده سی و نظر با ثابت است چیست بیا قول ازور این کوه هر چه میخواهی بگو
 کمر سالهای سابق را فراموش کرده اند که در خدمت شما خاموش شده اند
 اشکشان پی چون چرا آسوده و غمناکشان در چرخ نشود و آنچه تهنیتی
 از کبخی بخج نیده و از رفتن بقیه رنجه زیانی نرسیده و نوبت
 که فرصت نکرده اند که از آسایش ولایت حکایت کنند و از زمان ناضی است
 آن جناب که کلام قل دل باری قالیچه شکست که نوید فرخند رسید خانه آباد
 محنت زیاده و مشاغلند و زرنجی تمام هست که سوغات طهران و مبارکبا و فتح
 اورامان و هدیه اجازه عروس کرد و ساز بایک قالیچه و باریچه تمام میکند
 هیات هیسات لا تواعدن تا از طوایف تغلیف و نظایف پاریس
 و منوقات چیدن تخت قسطنطنیه نفرستید مشغول است که اینکار صورت بگیرد

۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱
 ۰
 ۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸

این موبد فرخ بود
خوب و دانا ای خیر
فرخنده و دانا ای خیر
فرخنده و دانا ای خیر

و کسی این جر و س را بر تخت و این تخت را بر تخت سوار کند تا این حاجی و آقا
عبدالحسین حاجی چه صلاح دانند چون چکایت او را مان میان آن دو بخت تقدیر
از آن مردمان یو شاد و خوشان بدخشا و نبولیم این طایفه شیراز بر ما
پیرنجیل شوخ و قلال بر آذخ استظهار داشته سالیان دراز ساخت و آن
عادت نژده یک سال اینجالی تغییر حکومت از دیر خصوصت آسود و چون
در منی بطایف سخن حسنه علی و سخن داشتند تا اینکه از این خیال ایوس
شده ساختن مستعد مریوان بکیم و بدان که خلاف رای و باین میان آمد حکام
آن مکان را بایه زلزله رکان داشتند و چندی بخیال قرن قلع و کرمین محمد
باقر خان و خرابی مریوان افتاد و در وقت بر آبسانان بایه تقویت آنها
داشتند دست محرک خارج و داخل قوی آن بلهان غوی شده غصه آن جا
کار شده که هیچ زمان او ان در این ولایت مسود و بنو و اتفاق قناده است خلاص
من و آن میان غریب تر از جد بود که در آن تیر باران شاید در آن میان
یکی کار کر شود از فضل آملی و اقبال اعلی حضرت شایسته ای جسیم و رستم و
محمد و جسیم و شکستیم فیلس الفار ایوم عار اعلی نفس اؤا

[illegible]

عرفت منه الشجاعه بالاسس پس رآن واقعا این لمبان چنان آستند
که علیحضرت قدر قدرت میمون رو خافند و از اشقام این منظر و همگان
در اینجا کثیر مضایقه خواهند فرمود و آن لم یطیها عتلاء قوم کیون
و تو و باجش عظام الحمد فی غیرت ملوکانه و حیت شاهانه لشکر جباران
و یارامور فرمودند بحشیش تضرع بلسان فی حراته شیرب اخرا و
باشام قاده پس از در و دشمنج بلیقه های مستقیم مسج کسی هر
سینه و این بنده درگاه که از جانب علیحضرت شاه شاه اختیار سپاه
داشت سه فوج و دو عراده توپ و توغوز از طرف زمین شایان
و کلون نامور ساخت پس از در و آنجا فوج طغر که در واسطه ماه صفر
بود با بقیه یار و دستور مردان آن را و ملحق شده و با اتفاق در هیچ
سلیمان که محاذی در بند کلون است رحل قامت انداختند و در غره یلغ
آن خبک ناکسانی در در بند کلون اتفاق افتاد چون مکان نعمت از
از خار و درخت بود و شکر یان منصور چندان صرفه نبردند از آنجا
و شکر بود و از اینها سینند و پیکر با وجود این از همت توپ خراب

[illegible]

۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲
 ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴
 ۱۶۰۵
 ۱۶۰۶
 ۱۶۰۷
 ۱۶۰۸
 ۱۶۰۹
 ۱۶۱۰
 ۱۶۱۱
 ۱۶۱۲
 ۱۶۱۳
 ۱۶۱۴
 ۱۶۱۵
 ۱۶۱۶
 ۱۶۱۷
 ۱۶۱۸
 ۱۶۱۹
 ۱۶۲۰
 ۱۶۲۱
 ۱۶۲۲
 ۱۶۲۳
 ۱۶۲۴
 ۱۶۲۵
 ۱۶۲۶
 ۱۶۲۷
 ۱۶۲۸
 ۱۶۲۹
 ۱۶۳۰
 ۱۶۳۱
 ۱۶۳۲
 ۱۶۳۳
 ۱۶۳۴
 ۱۶۳۵
 ۱۶۳۶
 ۱۶۳۷
 ۱۶۳۸
 ۱۶۳۹
 ۱۶۴۰
 ۱۶۴۱
 ۱۶۴۲
 ۱۶۴۳
 ۱۶۴۴

همین سال انجام برسد که از تاسید پروردگار و باطنی که طهارت بخانه
 برآمد خشم و خشم و خشم تا دشمنان این دولت کور شوند و دوستان
 سرور قطع و ابر القوم لاین ظلم و انحراف را بر زمین بماند برای جوار
 یکدور و در می محفل شد ولی این کافران و منافقان را که و از نعره و سی و خسته
 بود و انشا الله مبارک است یا یحیی خدا العروس تقوه و الکروش تقوه
 اینک بر فاقه قانی مظهر جنت میرسد بر آن مظهر منظور رسته از
 چراغ و روشن نوری ندارد انشا الله تعالی در تیره و سر انجام باشید که فضل
 میزان عقرب میزان عیش و طرب است انشا الله شما در وقت خزان به با
 شاد و کامیاب باشید نوشته بودید خیلی میل دارید که اگر فراغت باشد
 بجزوستان بیاید امسال نوبت شیران کجاست و میزان پنج
 کلیم از دست بیدار کنایه بکشت که از لشکر افتاد هر وقت شریف
 بیاورید بستانم شاست از نواب حسام ملول ام قباله تجی الرسول است
 که خبر ندارم کویا بشهرستان تشریف برده بودند و من از کثرت غل
 که آنی غافل شدم کمر فرصت عریضه نگاری داشته ام زیاده رحمت است

مکتوب
 در روز
 در روز
 در روز
 در روز
 در روز

کریم
 عایضه خدیجه
 بکره پستان
 قوه
 بکره قاف
 در زین

بکره
 ولایت
 از آذربایجان

میرزا رضای کیل مثنوی نوشته شده ماه رمضان
 آقا میرزا رضا اشترار و امان شهر بود و خیار آن سامان ستورانی
 نفوذ همیشه بر حوالی جوان و دبل اعلی کاوه و رویتا خسته و او را
 پیوسته بخود کامی علم عیسان می افراشتند و طبل و سری می خوانند
 الحمد لله تعالی از عین آلهی اقبال علی حضرت شایسته و خافه و این
 دریده شد و آن جل بریده بکله از نوب غارات دیوان و صحرای و بات
 میروان نوشتیم و از آتش فساد سرب کچل و غنا و جمعه دزد و دوشستم
 خسته شدیم بیت تیز در ریش کج قفلین
 تا به تبریز و بلیقان چه رسید چه ضرور که بدور برویم بیت
 تیز در ریش ما و نفوذ تا بذری و شایان چه

تا چند قصه بیاورد و غرضه ساخنو بایه ترک شادی کرد و غم خورد و چای
 قهوه را بایست کم خورد و انشا الله تعالی امور از تو چه جناب اجل اگر غم
 منظم خواهد شد قدری از حکایتها جسدید و شکایتها شدید باید نوشت
 این لیال قوسی به لال حسی و ترسی بپایان نرسید کمر باین فسانها انجام

در روز
 در روز
 در روز
 در روز
 در روز

خرم اول جنت
 در کوه

در روز
 در روز
 در روز
 در روز
 در روز

در روز
 در روز
 در روز
 در روز
 در روز

افسانها با بنجام برسانیم اگر چه شاعر گفت

شب رفت و حدیث با پایانید شب را چه کنم قصه با بود و در
در اوایل رمضان مذکور شد که از کربس الیقین انیولایت یله شد کلا
و در آب برای حل بنده و اسباب بر و چون فوج مانورستان و وزیر
روان فرمستان استان عروس در ملک کروس بحاصل سرکشی خوش
و آقا رب با خیالات واجب است حتی کفنه پولی هم آورده اند که اگر آقا میرزا
ابوطالب باینکار راغب نباشد خوبی شرط و قید مالی از عمر و وزیر کرایه
کرده برود و برساند و دست و دوزی همه در میان همه افتاد که چه شده باین
زودی کار بجائی و فراق بل بفاق کشیده و آن تعریفات الدوله و شایسته
شهر و بلده چه شری بخشید و هر کسی حدسی میرد ولی صاحب نبود تا آقا شیری
مخیر جنبانید آوم وزیر مختار رسید بعد از حکایت باقا شکایت نوشته بود
از اخلاط و معاط منظر شرحی مملو در هشتاد و با وجود میرفکستان
سیرت کردستان که دیده و شنیده بود باطن عیون متعلیل ایل موثر آن جبر
شده و آن و دست ماه با پیام و ابهام هر چه بنیام و سلام و ادکات

اسم آبجاء
فخرالدوله

آقا میرزا ابوالحسن
تاجر اصفهانی که بقول
 حاجی میرزا ابراهیم
خوشن صبیحی
والی است

ضمير
ضرر و نقصان

در خدایت و عنایت در سنجاف و خوبی در محبوبی است هر که محبوب افشار است
محبوب استوار است و هر ولایت عاقلی دارد و امر عادت سعادت
بگوش و بهوش کنی و گرفت بود و تار و زری هر نیک جوان باز درون و آن
بود و دید کاسه رخسار که حقیقت گداز است او مظاهر برای نصی
از خنده حاضر کرده و در میان جفا طامیل و نشاط و منظور مطلق روی
در هم نشسته اند و دست بایکدی بگیر آلوده و بسته اند یحیی خان را ملاحظه این جور
بدلول آن اشباب و الفراع و ابجد مفسده لک و اسب مفسده
با خانم و آویخت که این چه عاز است و کنیزان بر سر او ریخته که این چه کار است
خانم در زیر که سی از عرش و یحیی خان از زیر که سی بر فرش افتاد و کنیزان عوان عاب
شدند و سر نیک جوان مظلوم خانم به هوش و بهوش و یحیی خان کا و آن یحیی
و در این گیر و دار خبر بوزیر مختار رسید بی اختیار باز درون شتافت و یک
حالت مجلس قاضی جهان که شیخ در کتاب گلستان بیان کرده

کنیزان سید محبت اندر یک رخ - همه حیرت زده چون نقش دیوار
نفسا سر و در دیوار پاشت - جبینها ز در و بر لبها سر پاشت

دہلی

مجلس
مجلس
مجلس

انکو ترش است که

کروستمانیہ رجا
میگویند و در طهران
کلاجه
خاست

فصل فی بیان
در بیان

فهرست کتب و نسخ خطی موجود در کتابخانه

کادانیت
نزدیکیت
که میرد

در وقت است
که از آن
نویسند

دانست که کار از چاره و آنچه که بانی که شسته نوبت است بانی است
بناست به چه هنگام نصیحت است نصیحت اول قاضی نظر که خیر می شود
و سیر لیلی سرور می دانست خطاب و عتاب کشید و حضور مومنین بقدره گفتا
بانه جلد نکند آن مغرور مغرور را بضرر کاه و سر از پا و سر در انداختند
تشد و چوب فلک صدای و اربابان رسانیدند و این همه حاجی شهنشاه
اشی کانی خشی نامی تا شکر نخت کسیرهای غریزه و دایه پر بایه و خدمت محرم
اینکار و محرم این عار بود و ندید یکی جانی متواری کرد و دید ششتری ظهر حایط
و یکتری جرفا بدینار جز آن که محال و نداشت کسی او را ندانند از بهر این
مردان و زنان که نشسته و قراول آتش برادر کس میس مکل شد و در ب
اندرون قتل که آفتاب از روزن تابید و مرد و زن و کوی و برون بخوابد و
رو راست تا طربا بر جل مضروب و در جل منسوب بسنج شریف آورده است
یا و مضامین و رمضان پدید که مقام کرم و شام نرم منزلی میا و زنی قضا
و رخت خواب افتاده و نان آب آماده داشت اسال از خدمت و
و از نعمت هجرات است افسوس که در و قمر عمر ایام آنرا بشی

نویسند

نویسند

نویسند

نویسند

نویسند

نویسند

نویسند

نویسند

نویسند

نویسند

نویسند این بشی بعد از این اقصای خبری از آن باقیست ایضا و زیر قمار خوب
پولتیکت بکار برد و اگر از اول مدارا نکند این صید حرم بقید نمی افتاد و علی
این کار این شد که کار از پرده بدفت و این حرف مسامحه ترک و تاجیک
مذکره و در نزد یک کردید آنچه بناید خلق گفت و شنیدند تا فردا چو
اللیل جلای قسح الخرق علی الرقع اعلی اندیجت بعد از کت امر و اسلام خفا
کاغذیست که بحسب علی خان زیر قمار نوشته شده مشایر
بعد از ورود و در محفل بنجیال فساد و کار کرد و پستان
انقاد و در تحریک انحلال مضایف شکر و علی نظام
مقام معذرت بر آمده یقولون یا فواهم بالنس فی قلوبهم
و کاغذ رفری باغمازشار الیه بدست افتاد که بر عزم خود
اهل ولایت را تحریک می دهد و که برای رت حضرت عظیم
بروند و پول سفید از برای

نویسند

نویسند

روز سیاه خوبست که بر رمی توان لشکر استن خلا
 عالمیان مشارالیه را بخل کرد که آن کاغذ بدست افتاد
 جناب وزیر مختار به از حرکت از حوالی این سامان و در بدو بعد از
 نوشته از شما مخطوط و مکتوبی مخطوط نشده بود ولی را جیف اخبار چون
 از احوال اشعار درین شهر بسیار بود قاصد رسید و نامه رسید و خبر رسید
 فیض اندوکیل بر ابی ساندن کاغذ غنم دلیل شد مشهور است گفتی قبول کردم صرا
 کردی شکست فادقم خور و یقین ایشتم که دروغ است استخفاف شما
 و قایل و استخلاف شما از دین مایه حیرت کردید که این اخبار ضاره و سراسر
 غیر سازه که در میان جمع عوام شیوع تمام دارد که امست این تحریرات
 فیض و تقریرات طبع را چه نام نوشته بودید خدا می خواند حاشیه نشینان
 و باد بجان و رقاب چندین خاطر بنده را بنحیالات فاسد و نسبت بشما شب
 نمکند همه میدانند بنده حاشیه نشینان و بجان و رقاب چندین بدارم کی
 که تعلق دل داشته باشد و یکی تلقی دل و یکی نقطه چینی باشد و یکی کتب مدون کی

تغیبات کائنات
 از سر و پای

بشکست
 عیب کشف کرد
 و شکاف در خانه
 نوبت نوشت
 و آن بنی شکست
 و بی که کرد
 و شکست
 و شکست

ساز
 بشده را
 محدثان
 کنند

نقدیق با تصور نماید و یکی تحقیق بلا تکرار آن متد و عوامی شرو شور و غوغای
 سر سوار است که مجال تحقیقات عرشی تصدیقات فرشی نیست که شما
 کرده اید ولی حیرت ازین دارم که در ماندن که پس تابرون عروس قبل حرکت
 از اینجا را هیچ فهای یچار هیچ در گوشه و کنار نبوده و نمیدانم بعد از و آن خط
 دارم نهاد و سزای منی است که ایمان فلک رفته با و چه شد که متاع کاغذ
 و طبع فاسد فجا را مشتری خریدار شدید و در نظر شما که اتمش را نکات متعه
 روم و فرنگ جلوه داشت چگونه در آن نوع و اجناس توپ چیت و کر با
 پسنداقا و خوابیده گفت آدمی کاپی را خبر بزه لطیف همنان غرت میکرد و
 با کل کشف شمران غبت لی انصاف باشد هرگز طبع نفیس و خیر حسن و خاطر ابی شیبی
 مایل نمیشود باری کان ایشتم بل یقین می نداشتیم که بعد از زیارت حقیق
 مرتبه لازالت مقبله شفا و اهدا طین و مشک و بجا و انخاقین ادر اک حضور بجا
 شو کتاب توانا لادله و نظمانا لشو که اجل الکفا عظم الحاه وافع مسای
 و ممالک عن کل مالک ساکت اغنی مستوفی الممالک ام قباله و زاد و جل
 اگر زبانی گشاید بشکرانه وجود مبارک باشد و اگر بیانی کنسید مالی هم

نقدیق با تصور نماید و یکی تحقیق بلا تکرار آن متد و عوامی شرو شور و غوغای

تغیبات کائنات
 از سر و پای

بشکست
 عیب کشف کرد

و شکاف در خانه
 نوبت نوشت

و آن بنی شکست
 و بی که کرد

و شکست
 و شکست

ساز
 بشده را

محدثان
 کنند

نقدیق با تصور نماید و یکی تحقیق بلا تکرار آن متد و عوامی شرو شور و غوغای

نقدیق با تصور نماید و یکی تحقیق بلا تکرار آن متد و عوامی شرو شور و غوغای

نقدیق با تصور نماید و یکی تحقیق بلا تکرار آن متد و عوامی شرو شور و غوغای

و تبارک که الحمد لله بعد از مدتی که بوطین قبیل و عطن فیصله فرستیم همه رعایای
 کرد و شاکر و راضی بخلاف عهود ماضی بدیم شبها بی هشت در تبریز نشاند
 روز بانی و هشت در کار معاش که سپندشان در صحرا یزد و کرکهای می
 از بخارا و تله چنانچه در آخر مکتوب از افعال بعضی از آن صعا لیکت برای داور شری
 خواهد شد و اگر انعامات اینگونه مقالات را خدا بخرد و عار و عوار کمرس
 می پنداشتید مقامات و یکدیگر بود و در و تواری بی عرض باریستگان حضور
 با برانداز علی حضرت شایسته ای برسانید که الحمد لله تعالی زنجت و ارای هم
 و تحت و اقبال بیروال شاهنشاه بهمال در زمان قلیل در این سرحد طبرستان
 افتاده که خودتان این عبارات برشته بیان کشیده و بی ندانندگی قبل از بهر
 فتح و ارامان رفیع قند در حضرت و الاعرض تنیت فیما یم که بی مبالغه و خرق
 در عالم خودشان قیاسی پایل برابر بود و این فتح قاری قلعه که فتح نامیده
 و مستاده شد در مقابل تنخوا و ارامان قصه که یاکاه و حدیث سبابا
 و کمترین اتفاق این است که ظهور این فتنه و وقوع این فتح از نیل نجات
 اقبال الایود تا بر بهشت و مبرهن شود که سرکار و الا همان طوری که

عطن
 حاکم آنجا
 داور آنجا

فیصله
 شیرین

تاریک
 جمع حاکمان
 قریه در شایسته

شایسته
 از آن شایسته
 که در شایسته
 کرد

کار فرمای قلعه کار کردار تخفیف و بعبارة آخری در رزم چنانچه
 در رزم چوموم بر دوست بهار کند و بر دشمن شوم و از اصابت رازی
 و زانت عقل و قوت نجات و الا بود که امری این خطیری این و دمی انجام
 یافت و عقد بدان نجاتی این سولت کشود و شد و با بجه
 چنانکه خواستی زنجت و اشی دلی بر آمدت همه مقصود راست بهر کار
 چو عاجز است ز انما بهجرت خاطر چو قاصر است ز کردار نادر و انما
 جز این چه دانم گفتن که عنصری به گوید چنین نماید شیر مسته آثار
 و اگر باین آب و تاب هم پان میگردید باز کمونهای خوب و مضمونهای خوب
 و اشتی که بعضی برسانید که الحمد لله قلعه بهار که ساخته شد سیوسات و شش
 خوب رسید لشکری و سران لشکر منظر و شاد کام برکشند طمانی باین و لای
 حقیر بنیامی از عهد داین خطیر برآید الحمد لله در کار سرحد آثار قدرت ظاهر است
 و علامات شوکت با هر اگر انشا الله تعالی و اومی و تواری باشد و از ادبی
 دولت استقامی جاف خائف اذل من الوعد خواهد بود و سایر طوایف ایل طوع
 من نجات می آید و اگر از انظار این فقرات هم بلاخط خاطر حضرت مضائقه

بنیامی
 در شایسته
 از آن شایسته
 که در شایسته
 کرد
 فیصله
 شیرین
 تاریک
 جمع حاکمان
 قریه در شایسته

که در قرب جوارین شات و شوت ایرانی و باجو و عثمانی را نشنیده باشید
 میبایست السلاطه فی اسکوت و ملازمه البیوت نه خوب بگویند و نه عیب بگویند
 نه طالب کرد و صحران و باشید و نه راغب و زوزن و زوزن و زوزن و زوزن
 و حقوق جازیه بیک را اختیار کردید با آنکه مختار بودید بخلاف بعضی اخبار
 شایع و اسرار واقع شد که هیچ پسندیده شما بود و چون سبق کلام و حق خرام
 از شما شد بقول خواجه محاسب ختم گشت و من سراد سن بالسن و خراج
 قصاص از آنجه تا چار بطور نپند نصیحت و محبت فراموش نمود و نوشته بود و قضا
 بنده به بندگی و الالبشتر از وصیتی است که با خانواده والی مرحوم کرده ام
 فی تحقیق یا خودتان انجیلی زیر کت و عقول بجای آورده و یا بنده را خلی ساو
 و جهول و لرزب مشهور به کاکا نطل من تحت لطفینه علی ای حال مذکره شما در
 اسو این سامان با مسامره شما با جمال کردستان شرعا و عرفا عقلا و نیتلا
 نه حالا بل هیچ زمان هیچ صلاح و صلوب نیت و اگر بعضی حضور ظهور
 جایون هم برسد یقین مستدوح خواهید بود و نه مدوح مرضوض خواهید بود
 نه مرضوض اگر بگویند بجهت قرب جوار کرد و س با کردستان است و این

باید که در قرب جوارین شات و شوت ایرانی و باجو و عثمانی را نشنیده باشید
 میبایست السلاطه فی اسکوت و ملازمه البیوت نه خوب بگویند و نه عیب بگویند
 نه طالب کرد و صحران و باشید و نه راغب و زوزن و زوزن و زوزن و زوزن
 و حقوق جازیه بیک را اختیار کردید با آنکه مختار بودید بخلاف بعضی اخبار
 شایع و اسرار واقع شد که هیچ پسندیده شما بود و چون سبق کلام و حق خرام
 از شما شد بقول خواجه محاسب ختم گشت و من سراد سن بالسن و خراج
 قصاص از آنجه تا چار بطور نپند نصیحت و محبت فراموش نمود و نوشته بود و قضا
 بنده به بندگی و الالبشتر از وصیتی است که با خانواده والی مرحوم کرده ام
 فی تحقیق یا خودتان انجیلی زیر کت و عقول بجای آورده و یا بنده را خلی ساو
 و جهول و لرزب مشهور به کاکا نطل من تحت لطفینه علی ای حال مذکره شما در
 اسو این سامان با مسامره شما با جمال کردستان شرعا و عرفا عقلا و نیتلا
 نه حالا بل هیچ زمان هیچ صلاح و صلوب نیت و اگر بعضی حضور ظهور
 جایون هم برسد یقین مستدوح خواهید بود و نه مدوح مرضوض خواهید بود
 نه مرضوض اگر بگویند بجهت قرب جوار کرد و س با کردستان است و این

مرضوض عن کرده

قرب جوار ولایت همدان نیز شریک است که ما شما بان نعم الملیک و سران
 سپاه همه دانند که جناب و نسبنا از کرد و سی بالاترند هرگز قلمی و قدمی بکنند
 بر نه داشته اند و نگذاشته اند که شما بجهت آنها حق باشید و در تبعویت اوق
 اگر بگویند این شرافت برای من یور و پ خور و ن سلا و و سو پ است بالا
 شما عالم همه دانند که اندر جهانت که چون خد تا نخلند و قبل از شما
 بچند سال با جاده و جلال تا نزدیک قطب شمال شتافته هم قربت با ر کاه
 دار و هم قرابت پا و شاه اگر خدا بخرد و صد نفر و غن فروش کنگ پوشان
 و در کردستان بخاری باشند پنج نیکوید که چو چنین شده است ایفاده داشته
 که اگر بهاری پیش من پایید و عرض و صحیح باشد هرگز اغراض از حق و خودم
 رضای خدا را مقدم بر همه چیز خواهم داشت که انشاء الله در حق کسی ظلم
 نشود و در ایضورت با همه خصوصیت و در بانی و آشنائی و دوستی گمانی
 فروتر از یکسال که پیش حال و نبش تعال بخورده است هر کجا بخت
 سلامت وارش و عجب از ایشان حالت سران سپاه و سر تپان و نه
 و معتقدان در کاه است که اسال کجروستان آمدند بجهت مستحب

باید که در قرب جوارین شات و شوت ایرانی و باجو و عثمانی را نشنیده باشید
 میبایست السلاطه فی اسکوت و ملازمه البیوت نه خوب بگویند و نه عیب بگویند
 نه طالب کرد و صحران و باشید و نه راغب و زوزن و زوزن و زوزن و زوزن
 و حقوق جازیه بیک را اختیار کردید با آنکه مختار بودید بخلاف بعضی اخبار
 شایع و اسرار واقع شد که هیچ پسندیده شما بود و چون سبق کلام و حق خرام
 از شما شد بقول خواجه محاسب ختم گشت و من سراد سن بالسن و خراج
 قصاص از آنجه تا چار بطور نپند نصیحت و محبت فراموش نمود و نوشته بود و قضا
 بنده به بندگی و الالبشتر از وصیتی است که با خانواده والی مرحوم کرده ام
 فی تحقیق یا خودتان انجیلی زیر کت و عقول بجای آورده و یا بنده را خلی ساو
 و جهول و لرزب مشهور به کاکا نطل من تحت لطفینه علی ای حال مذکره شما در
 اسو این سامان با مسامره شما با جمال کردستان شرعا و عرفا عقلا و نیتلا
 نه حالا بل هیچ زمان هیچ صلاح و صلوب نیت و اگر بعضی حضور ظهور
 جایون هم برسد یقین مستدوح خواهید بود و نه مدوح مرضوض خواهید بود
 نه مرضوض اگر بگویند بجهت قرب جوار کرد و س با کردستان است و این

مرضوض عن کرده

۱۲۳
 این کتاب از حضرت شیخ
 محمد باقر خراسانی
 در سال ۱۲۳۳
 در شهر اصفهان
 کاتب شده است

نعمت شدند و بزرگوار گشتی رحمت و بزرگواری این بندگان را و دست نشان
 و نشان فرود و شد بعد از قرن ازین مرز و بوم یک کلمه از من معلوم نگردد
 تا با شنایان لایقی چه رسد تو پنداری خیالی بود و خوابی غرض آن بود
 چنان آمد و چنان رفتید که آن کمین شینا مذکور اندازد و غ و ماست
 انعام و مواشی جو یا شدید و نه از دروغ و دست عوام و وحاشی کویا
 یا درم پره با بیکجه کفدی کجی چه کتی پیج سیدم عمرم بخدای خسته کتی
 و اگر بگویند من عیاده و قرب دار و دیار حکم جوار و دم موصلتی فاسد کرده ام
 و معاقبتی کاسد و نقصان خانه و مایه و شکایت بیکانه و همسایه را باید ازین آیت
 تکمیل و تحصیل نایم بهیسات و یضرب فی حدید بار و قبول آقا عجب حسین مومن
 شانه آن ناقص کامل خواهد شد و زاین ناقص قابل و لا یصلح لفظا و مافدا لدر
 مضاف مذکور از مضاف لید مونس لازم نیست که همه جا کتابت یافت کند
 بالعکس و با کسب ثانی و لا تمایضا ان کان مخدوف موبلا و اگر این فتح باب
 شود محمد علی خان تهرانی هم در کار کس هم باید داخل نماید که جعبه مرحوم
 زین العابدین خان و راع و س است راستی چیست که شما با وجود فتن

این کتاب از حضرت شیخ
 محمد باقر خراسانی
 در سال ۱۲۳۳
 در شهر اصفهان
 کاتب شده است

قواعد دول و شواهد ملل سرست خاطر را در مساره احمد محمود و والده مولود
 بداند ام حسب الله فی قلوبهم مرض ان نخرج المذنبات من کما هی
 هر کران تیر و عار و اندک سینه و کاهی در هر و غایت و غایب کشید کاهی بارت
 ترغیب کنید و کاهی تجارت ترجیب که آستن لنگر با زارت و جاستن
 کینه با لنگر کلام لشکر و کلام همیان را ما خود قادیان میکینیم حات
 تیغ بر کشید نیست خوبست این را خارج راه کده و برج سپاه بکینه
 که صلح وین و دولت و این است و فخلح ملک و ملت بر این چه لازم است
 که برای من مسکین این تیر بار روان می کنند و شیر بار روان میدارند
 اگر تیغ عالم عجب بد ز جای نبرد ریکه تا نخواهد خدای
 چنانکه در آنجه بر همه غنیمت و دست و دشمن مشهور شد که تیر با شکسته شده
 کسته شیر بار امور کرد و پیکار استوار و لا یحق المکر نشی آبا بله با نص
 اگر شما را در دربار معتمد آن اختیار و اقتدار است که در حل و عقد امور خلی
 و در رتق و فتق جهو کفیل و حاکم تراش غلام تراش باشید و متقابل اول
 مرحوم و ولید میبایست از اخوان عظام و بنی عام کرام و تکمیل ناقص کیر اشکین

این کتاب از حضرت شیخ
 محمد باقر خراسانی
 در سال ۱۲۳۳
 در شهر اصفهان
 کاتب شده است

قاطعه مطلق باشند که از هر جا بر جا نخواهند بروند و حکمی در روانها بطن
 اصل خودشان باشد و آنچه نوکر است عموماً باید مقید باشند و هر که
 در وایره نوکر می قرار گرفته و اسم آنها و قری شد ساکن همان لایق باشند
 خوبست مجهولی معلوم شد و مطلبی مفهومی و من هم پان واقع را خدمت جناب
 جلالتعالی اجل اکرم عرض کرده ام هر چه بود و نذاطاعت خواهد شد و
 خلاصه این مطلب این است که علیحضرت شایسته و حجاب روحی و روح الیک
 خدا و در ممالک محروسه از هر ولایت سواری و فوجی معین فرموده اند
 و از آن محل باید گرفتند و از آنجا در فوج صد کانه فوج کروسی که
 اگر رای جهان آری مبارک این است که باید که رختسانی از بلوکا که دستان
 باشد و رختسانی از طوائف لرستان نباید بهائی در این فوج شریک و
 با بر وجهی در آن فوج سهیم باشد و در این صورت فوج کروسی منع است
 اگر آرد ولی که با اینجا مورد میشد با اینجا می آمد و سان میدید و شتر میشد
 کرانی را از آنکه رختسانی تیز میداد و بل آن سرب میماند و از پارسان تا
 بحال که در ولایت مرو آمده و سایش میداد و تفرقه های کنی است که بخانه

و وطن بر میگردد و اغلب پالی و بات کرو و سن و کرانی از رعیت گرفتند
که از باب تحبیه حفظ رعیت خود اغلب سر بار از این رعیت فراری بر سر
گردانند و همه ممالک ملک شاه شاه و همه رعایا عید و رقی پا و شاه
بستند و این در اطاعت او امر و نواحی شاهنشاهی از همه طبع راست و دیگر
حکم بر این باشد که در افواج صد کانه فوج منع کروست ششست و فوج غنیان
سرینک فوج خضر هم باید در آن فوج سر جود باشد همان چون چرا و
خا هم فرستاد چه فرمان نیردان چه فرمان شاد لایشل عافیل و هم
یشلون و هم با مرد میلون اگر خا بوند فرمود و هر محل باید فوج و سوار خود
به دلیل شینی ریح الی اصله اینکه نوشته آید آنچه رعیت است قاطبه
و آنچه نوکر است عموما مقید کن که فتم قاصر است و عقلم حاصر چنین میگویم
که رعیت مطلقا مطلقا یعنی از و اعلان تپ بنده رعیت صد سال به هم
بکج و کجا برو و آزاد است و حکمت این حکم آنست که تا تعدی بی حسابی نباشد
رعیتی که صد سال جانی خانه و کاشال داشته باشد بجائی نرسد و هرگز
فرار کرد و معلوم است از تحلیف شاق و حوالجات مالا ایط است

卷之四

عبدالله بن محمد بن
سید الشهداء بن
خداوند بن
محمد بن
عبدالله بن
محمد بن
عبدالله بن
محمد بن

مجلس ۱۰۰

نام شخصہ

لیاقت حسین

Handwritten signature or mark.

که کربت غربت را بر وطن و قربت خستیا میکند مگر آنکه آبا و جدی محل
از برکت آبی زیاده شده باشد ازینک مکان کثرت مال و قسطن کجایی
و یکنقل و تحویل نمایند و آنچه نوکراست عموما مقید است بانجمنی است
که نوکری پنج سحر دارد و خوف و خطر بسیار بر که میل خود یا حکم دیوان
ربطه چاکر را بر رقبه نهاد و نباید بجائی رود که نظام شکر هم مجوز دین
در صورتی است که فلان کارستانی در ذکر سلطانی و بهمان نوبها کجایی
در دیوان شریاری ثبت باشد آنکه احمد شیدایرا بجایی مجوز و جلالی
قم بد بند باری چون تعلیق رفیع جناب معظم الیه را فرستاده بود و درین
در خصوص تفرغ نوشته بود برای طاعت حکم جناب معظم الیه حاصل
فرستادم و نمایند بفرستد که آن تفرغ در هر جا باشند فی سلهما و جملها
و بر با و بحر با کز قدسیم حاصل بکنده حتی اضاقت علیم الارض با جرت ولی
حکم کلیه را طالب شتم که جناب اجل اکر مرقوم فرمایند که فوج مع و سینه
ستثنی از افواج صد کانه است و این را هم بهانه بنجید که اگر نسبت به این
و اهدان و صاین قلعه و درنجان هم زفته باشند بهر با با هم کردستان نام

کتابخانه
از دست
کتابخانه

کتابخانه
از دست
کتابخانه

کتابخانه
از دست
کتابخانه

کنید با وجود اینکه میدانید زکمت تزویر پیشان بود شیر سرخیم و فنی
سیسم یا حکم حکم بیون که نوشته ام محمد علی خان سر بنک را بجایی هر چه
آن فوج خواهم فرستادم و یکنقلین است که از چهار نفر لالت و لوت میسر
پاها اکن مضایعت نخواهم کرد و اینکه نوشته بودید این فوج تازه نیست
چندین سال است کز قدس شده است اگر مثلا بالغرض سی سال باشد که خبر
نرسیده باشد کنا بی غار و بسا معایب این لایت بود که در این سال
بعضی نرسانده بود و چندین سال بود که در ولایت مریدان و مجتبی
جاف و احمد بیک باقی حکم مرحوم والی حکومت داشتند و هیچ اولیا
دولت خبر نداشتند و اگر از اینکار با خبر می داشتند و آرامی بخود کجایی
نی افتاد و آن هم مثل سایر بلوکات که خدمت می بست این فتره هم کجایی
از آن مسائل باشد بعد از عرض اطلاع حاکم رد و قبول هر چه کند بکجایی
چون در اول مکتوب و عده از شرارت این صغایکث اده بودم چند فقره کجایی
داشتم نوشته و تعیین کردم که مخلصین شما بشا هیچ را و ت نازند چرا که اگر
می گفتند مطلع میشدید انصاف میدادید و بسلا متی بود دستور و شما

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

جدا و جنگت بختن حلا و من شیرین شود و بدشتن اسباب غوغا
و شن بختن حلا نام مندی که بگو من فست بود و کز قند و چند روزی در جنگ
ماند مندی فرستاد و فحش بیک برادرزاده آقا عبدالحسین اگر قند آورد
گفتند که ما هم در مقابل تفنگ خان دار آقا اسباب حرب باید بکار بریم
گشتی افتد بر سر و ضرر آن بچاره زدند که تا حله را از آن حله آورده
فحش بیک اخلاص کردند معلوم شد که تفنگ خان دار بقدر خاکر گشتی شد
و آتش نذر در گشتی کویا با صطلاح کرد و با خادیت که سر او شکسته است
برای اشتغال جو اسلحه این بر او نه تحریر شد حالا احمد نده جای شکر است
که از برکت وجود فاضل بجهت حضرت شاهنشاه استلا میان پناه خوانده
آن که گنا خرید و درینو لیا آرسید و آقا عبدالحسین از کروش نجات
باقی منعم و عاقل و قرآن بیکل و همیان نعل عصای اودام و حصای
اندام آتش من الطارق اسارق میرد و سبب عاظم را با طیب خاطر خود
و هیچ نیکوید میت این تونی با من غوغای قیسمان پس
وین منم با تو گرفت و چه چاره است هیچ شکوفت دولت شاهنشاه

فصل
که در
پیر

منی کند و چنان میدانند که از جبهه جزی و بره سوری و تفنگ شش خان
که شیاطین انسی بران از نزدیک بود که باز پار سال و ساوش طانی
و جوش نغاسانی چوب بسور از زینو کردند خداوند و جو و مسعود شاهنشاه
اسلامیان پناه را تا ابد پاینده بدار که عتسانی بآن ضحایان اعراض
و اتفاتی بآن ضحایان اراض نفرموده خداوند شاهنشاه اند آن جو مبارک را
در آری که جهان را پی پاینده و خورشید را پیش را تا ابد پاینده بدار و محبت
و آله الامجاد باید تو بچندی فرو مکتوب را نفرستید که یک شب این طلب
و اسباب تعب کشیده ام که نامرتب است و گرنه نامرتب است
چشم من که در شب بجان نوشتم قلم سر کشی کرد و من هم توانستم
او را بگیرم تا آخر خواب غلبه کرد و قلم طفت السراج قد طلع از چشم
پنج ملای و کمالی داشته باشید سایه بنده پناه قهرمان ملای و اطمین سلطان
السلطین و خاندان آقا عبدالحسین بنایم برو و از تنها و شست و خورده است
منه میرا پاسبانی و میفرستم که رحمت حل و نقل تفنگ را هم در و شش شب
اعرابی مال و مصلح آید بخیرینه واری حاج خداوند از ملا

فصل
که در
پیر
فصل
که در
پیر

راضی باشد گفت روبرو بان و جاری شد که گفت دو سال است بنامیت
چون تو مان بداخل خسرو آبا افزوده شده است پرسیدم از کجا گفت هر سال
در ایام تابستان یک بیت و پنج تومان پول کشیک می بهم که در سر ته پاهای سینه
کرد و سوار کرد و داده ما را راجه کند که بمیان ده بگریزم مال را و قایم جان
بخیم دو سال است از این کار آسوده ایم نعمت خدا پرست را بیا مرز و قنوجین
که آن خانه مستور و رفعت و اگر راست بود و برض شما میرسد یکی را
اسمعیل خان که چند سال باشد مرشد می بود یکی کی را در حضور جمعی بیان کرده است
و میگفت اگر رجوع بمکاتب بخیم از عشره کالمه بهم خواهد گشت چه که صد آمد
نو و بهم پیشین است زیاده رحمت است ۲۲ ذی قعدة الحرام ۱۲۸۸

جناب میرزا سیّد خان زیر امور خارجه نوشته شد
جناب جلالتاب وزیر امور خارجه و ام قسب الد عالی خدا و ابیکتیر
خیلی اخبار خوش داشت مناسب آنست که بگویم قاصد است که با لطف
و ادب از آنجمله از مرتبه علی علی حضرت قدر قدرت بیمن رو خاند
در حق سرکار شریف اصابتیک نفیحه من عطاء و شخت من ساءه کان هنوز

نتایج سحر است عجب است که خودمان از ماحم سیکران شدياري پنج ذره نفوذ
 اظهاري نفوذ ده بود و يك بر حمت زاهر و كرم ت با هر سرفراز شد و ايد
 دولت است كه بخون آيد بخار و رنه با سعي و عمل باغ جهان اين است
 و حال آنكه ميدانيد از صميم قلب لب اين شارات و راعب اين ثبات بود
 لك عني و مضيق و نصع مروق خداوندش را الله حكومت حوره
 وليم و فرضه عيلم و ابرش با ركت نايك كه محم طري استخراج و مفسر است در
 و از اين قدم و قدم شهاب ركتي نشاء الله و تيسبار بر شين باي سر شين و مائيم
 و حيل منافع و لقان و شيل پيدا شود البته باي تائب و صاحب صائبان
 و لايت خواهد گشت كه در آن فرضه عرضه بكار برد و اذله على المنين
 و اغرة على الكافرين و آن لارفع بلانمايد و الذين معه اشد و على الكفار
 بنيم كه طالش زلايش آيد و لايجان بيجان نايك نشاء الله و زبرد
 آثار خير و بركت ظاهر شود و عظيم شوكت و قوت با هر تا باند كلك يا
 زباني و بياني و ارد و باري متاع و لايت ما شيم است بقول در و شيان
 بهر شيم است براي مباركه و يك عدد و قايحه متن ز و رائق كه با و طاق

علی شامی کی کتاب

شمالی برونفا و خدمت نمودنیت ایران شما را با شد زیر یک ران
 از شما بشو تا پسینم این شت با آن زیبا و این شیم با آن و یا چه طور برابر
 خواهد کرد خاقانی خوب گفته است چون با نظر تو همیشه گشت همیشه
 بر زمین گشت انشا الله تعالی در زیر سایه بلند پایه پیون رو خافند
 او ام الله سادک و بهجت و حرک من نواب الدهر بهجت در کت الله
 عیاشا تلین لکت شایه و معاطفه و تدنوه لیک مجانیه و معاطفه حق محمد و آل
 رافع تعجل اشت مجال تفصیل نیست کاغه سابق که سواد آن نفا و شده بود
 انشا الله تعالی پسند خاطر شریف شده است و بای این لایت تعریف
 میگردند و من کثرت تارن و بای و ریس خطبا و زیر بنی نظیر شرحی نویسد و می
 نهند من قول نخبه که در زیاده رحمت است

بجنعلی خان وزیر مختار نوشته شده است

جناب وزیر مختار مراد مختصر شما در احسن و انجیل جامع من مختصر
 نافع شاخ و دراز و کوتاه و سفید و سیاه بهم افتاد دست بقول منوچهری
 سرو بالا و در چپ لوی مور و چون دراز سیاه در کنار کویت

ادامه
 همیشه با این خط است
 قریب است و در کمال
 از حد است و در کمال
 قریب است و در کمال
 قریب است و در کمال
 قریب است و در کمال
 قریب است و در کمال
 قریب است و در کمال

بوستان افزودش ضعیفان چون نزاری پیش روی فریبی
 نوشته بودید بخوابستید در فصلی شرحی قلمی و آید بهتر که پنجه را درین کار خوب
 نکرده و بنان را درین بیان نیاوردید فذروه فی سنبه
 مر آن گفت را که بود ناصواب بسوزان باتش شویان بآب
 که مرغوع الاثر و مقطوع الثمر باشد خون بخون شستن محال است و محال من
 اگر کاهی ترک تازی و رود و رازی کفم باز از برکت بر اعت و حرکت عیشت
 شماست شمنی را چون تو مبداء بوده کرفزون کرد و تو شش افزوده
 کردن این شنوی را بسته می کشی آن سو که تو دانسته
 شنوی پویان کشنده ناپدید ناپدید از جا بلی کش نیست
 بهمت عالی تو ای مرتبه می کشد ما را خدا و اندکجا
 چون چنین خرابی خدا و چنین میدهد حق آرزو یقین
 چون یقین ختم شد از آنست که رحمت میدهد التوا من مواضع التهم تو هم
 ایجب احدکم ان یلکم خم اخیه ثیا نوشته بودید این ندیکه من فرستادم
 دروغ و عدم صحت و بر جناب اجل اگر عظمم اقدام اقبال العالی ثابت

برایت
 نصیحت است
 عیشت
 بر این خط است
 بر این خط است
 بر این خط است
 بر این خط است
 بر این خط است
 بر این خط است
 بر این خط است

و مبرهن شد من خصوصاً سندی خدمت جناب معظم الیه نفرستاد و با کم
دروغ و خلاف و کذب و کرافت و معلوم شود و اگر بالفرض چیزی هم بر
ای صواب نامی ایشان معلوم شده باشد خلاف او پیدا هست عقل معلوم است
جای تو عیش و تشویش نیست چرا که یک اربعین تمام است که به تکالیف شرعیه
سی و شش سال است بصاریف عرفیه قدم گذاشته ام العباد و الله تعالی
عن مقلاتی تعالی نوشته ام جز خلاف نمختم جز کرافت به چه چیز خرد و آه
روزه رمضان همه کار کرده ام جز طاعت یزدان عهدی بسته ام جز نیت
و عقد نمی گزیده ام جز توبت هر چه خوانده ام خرافات بوده و هر جارتی
خرافات سالهاست که بشیدائی و رسوائی معروف گشته ام و بقلاشی
رسوائی و صوف ترک عادت موجب مرض است قول و فعل چنین شخص محل
اعتبار است کسی که ایوان معظم تربیت نمکند البته در آخر عمر که زمان
شیخوخت است تربیت نخواهد شد چون بخل در مبداء فیاض نیست و علم
کوین و وجود همه چیز باید موجود باشد از آن است که خدا آفریده و
خدایم در میان بندگان برگزیده و آن جانی بی منت و اوده است و آن

نان بی خشت نه شکوفه نه برگی نه ثمر نه سایه دارم جیسو که که تاج
 بچه کارکت مارا ولی عبا مثل دارنده الکذب قد صدق مشورت
 چاره را و محبتی تهی گرفتند چون دست جمعیت قوی بود هر چه فریاد و فغان
 و قسم و قرآن بکار برده و سو و نخی بشید برای دل خوشی و گفت اگر فرزند همه
 جمل باشیم و فرزند صاحب سلسله نخل نخواهیم بود این هم دلیل نخواهد شد شاید
 افعال این استاد را کرده باشد خبر واحد بقول علامت نیست باری
 کلام طالع ازین قیوت قال حاصل نمایند میگوید نمیستواند خلاف بگوید
 خودمان هم میدانند از اقبال همیون و وحافده در این سال چه قدر عزت
 کرده و سی اسوده و بود و اندیشه را انداز برکت وجود و مسعود همیون ز قهر زفته بهتر
 خواهد شد خداوند قادر بکبر و ارشش و آسمان زمین را قدر فرمود و اگر این
 بنده حقیر این لایت را در شش سال تحت قاعده بیاورد و شاه را انداخت
 و ایرادیت سال گذشته فی تحقیق از میان کار خارج است چرا که داشتیم خبر
 نوای جنگ و شنیدیم خبر صدی گفتند که شاه را انداخت تعالی حیات باشد بسلامتی و
 فانیض انجودا علی حضرت بایون و وحافده و امسال وضع نماید تحسن رخ

منه
الحمد لله

الکتاب
توضیح کما فی الجملہ
مجلد دوم

تواند شجر خا بد شد از آنجمله فروتر است و سنده در این لفظ خانه شمار که در
بلده و دیار نیست معمول بود که با صطلاح اگر او در مالیه گویند که لفظ و معنی
قبیح بود و فحش می نمود و چنانچه از تجربه و ساکنین که بکند بینان چون نمی یافتند
و از صاحبان ثروت و غنا مطالبه میکردند و عالم هم مقهور و غنییم مدعوب شکرت
سلامتی خود مبارک علیحضرت شاهنشاه دین پناه و خوف اله بخشید و بکرت
رخام کائناتش فی الجمله مرقوم و در مسجد دارالاحسان بوسوم شد و پشاه الله
تعالی میدست که اسباب فاه و آسایش دین مایه روز بروز در آفرینش
باشد تا بگویند پس از من که بسر برو و فارا شاهم لبسته حقوق نکست و بعد
رضوان ممد که در دنیا باالی بران است از دست نخواهد و اوصاف
تعد و الطاحون لی کی از مباحث گفتگوی مابین شیعه و سنی همین است که بربح
بلا مرج و تفصیل فاضل بر مفضل جایز نیست و در وستان هم چنین شیره کلون
نشده که لایق این همه گفتگو و رفت و رو کند و بوجتو باشد اندکی حوصله لازم
که بسلامتی و جو وسع و انبساط قدر قدرت همون بقدر فرصت بدهند که
ماتامی امور تمام شود و از کاغذ و راعی فراغت کلی حاصل کند و دوستی مبارک

تواند شجر خا بد شد از آنجمله فروتر است و سنده در این لفظ خانه شمار که در
بلده و دیار نیست معمول بود که با صطلاح اگر او در مالیه گویند که لفظ و معنی
قبیح بود و فحش می نمود و چنانچه از تجربه و ساکنین که بکند بینان چون نمی یافتند
و از صاحبان ثروت و غنا مطالبه میکردند و عالم هم مقهور و غنییم مدعوب شکرت
سلامتی خود مبارک علیحضرت شاهنشاه دین پناه و خوف اله بخشید و بکرت
رخام کائناتش فی الجمله مرقوم و در مسجد دارالاحسان بوسوم شد و پشاه الله
تعالی میدست که اسباب فاه و آسایش دین مایه روز بروز در آفرینش
باشد تا بگویند پس از من که بسر برو و فارا شاهم لبسته حقوق نکست و بعد
رضوان ممد که در دنیا باالی بران است از دست نخواهد و اوصاف
تعد و الطاحون لی کی از مباحث گفتگوی مابین شیعه و سنی همین است که بربح
بلا مرج و تفصیل فاضل بر مفضل جایز نیست و در وستان هم چنین شیره کلون
نشده که لایق این همه گفتگو و رفت و رو کند و بوجتو باشد اندکی حوصله لازم
که بسلامتی و جو وسع و انبساط قدر قدرت همون بقدر فرصت بدهند که
ماتامی امور تمام شود و از کاغذ و راعی فراغت کلی حاصل کند و دوستی مبارک

با انجام رسد و سه طرف دیگر سر باز خانه پر از حقه آید مکان میل و موازین این
زمین صحیح شود و آنوقت بر طبق خلاص کدشته و لات حین مناص
این جان عاریت که بخاطر سپردی روزی خوش بنیم و تسلیم می کنم
اینقدر رقیه و کید بعمر وزید ندارم ترا زنگنه عرش نیزند صغیر
ندامت که درین آمده چاقو است ولی از جانب لی نعمت موز حدت
همه خط حاره و معنی نماز خویش لازم میدنم و کمتر کسی مثل من پیدا میشود که
نیز از تو مان قد و یک قطره قاطر محمد بیک چشم پوشد که حبیب بابا جانی سبلا
جانی و بربره و از نیز از تو مان سمیل خان بگذرد که طلبکاران چاره و والی سرش
بی کلاه نماند و قس علیهذا فعل و تفعل که او را برای خط شان ولست قبول نکردم
و این مضمون بکنین نمودم مابین از حرفهای معینی میان آمد و مطلب گفته
نش را تعد مضی مضی خواهند گفت انسان محل النسیان و العصر ان الانسان
لغی خیر انما اودت یکو و انصار تم قدین من هانم که بودم و بستم اراوتی
بنام سعادتی بری لعل تعد بحدث بعد از کلمات زیاد و رحمت است پانجم
محرم الحرام ۱۲۸۴ تحریر شد العبد العاصی قلیل الخطا کثیر التوبه فرهاد بن سعید

تواند شجر خا بد شد از آنجمله فروتر است و سنده در این لفظ خانه شمار که در
بلده و دیار نیست معمول بود که با صطلاح اگر او در مالیه گویند که لفظ و معنی
قبیح بود و فحش می نمود و چنانچه از تجربه و ساکنین که بکند بینان چون نمی یافتند
و از صاحبان ثروت و غنا مطالبه میکردند و عالم هم مقهور و غنییم مدعوب شکرت
سلامتی خود مبارک علیحضرت شاهنشاه دین پناه و خوف اله بخشید و بکرت
رخام کائناتش فی الجمله مرقوم و در مسجد دارالاحسان بوسوم شد و پشاه الله
تعالی میدست که اسباب فاه و آسایش دین مایه روز بروز در آفرینش
باشد تا بگویند پس از من که بسر برو و فارا شاهم لبسته حقوق نکست و بعد
رضوان ممد که در دنیا باالی بران است از دست نخواهد و اوصاف
تعد و الطاحون لی کی از مباحث گفتگوی مابین شیعه و سنی همین است که بربح
بلا مرج و تفصیل فاضل بر مفضل جایز نیست و در وستان هم چنین شیره کلون
نشده که لایق این همه گفتگو و رفت و رو کند و بوجتو باشد اندکی حوصله لازم
که بسلامتی و جو وسع و انبساط قدر قدرت همون بقدر فرصت بدهند که
ماتامی امور تمام شود و از کاغذ و راعی فراغت کلی حاصل کند و دوستی مبارک

بجسلی خان وزیر مختار نوشته شده بعد از ورود
 کروکس کاغذی نوشته اظهار ارادتی کرده بود و پنجم
 ربیع الثانی ۱۲۸۷

جناب وزیر مختار
لطفعلی خان رسید که آنقدر رسانیدند که انصاف تعالی در
کرویس و دیار عرب و سبک باران مانوس است همان است که نوشته بودم
از ادقی بنات مساحتی بری انصاف باید طومار که گذارم زمانه سازی در آن
بازی را کتب التعلیم بزم چیده آنرا که در چند بتجربیه حساد و تکذیب
اضداد از شما معلوم و تدبیر تقصیری ظاهر شود از من تو لا و تحریر آفتاب
به لول جزایستیه نشسته مشایخ بود و حال که شما بقول خود مان باری ساخته است
و ولی آما و طاعت آمدید ایها و همکاران انصاف انصاف بر سر بیعت
مخلی و آن را فیدل مخلی با و عینی الله عما سلف یقین است که بعد از ورود
ولایت دانسته اند که آنرا خفا همه روایت بوده و درایت آقا عبدالحسین قدس
و لیر باشد باز غلامی فقیر است آن چنین اتی که لازم ملافی است در طبیعت او

مرکز است و طینست و مرموزیجه بحرف واهی حامل و قول ساهی شاهی بر خود
در تحت کار و تحت میخند و بعد از آنکه شما هم این خبر را بشنوید هزار کله و ساز و
و آغاز کنید که آیا بر سر آقایی چهاره از این قوم پستی یا ر چه آمد و است خانه
که خاطر ممشوب از خیالات بد و خوب باشد و هر چه و امید یاه و وقت یاه
باشید حق و اشتهایه بعد از آنکه حالت آقایی لایت این باشد حالت و یکر
چه خوب بود و آقا هم حق داشت بعد از آنکه پسر خانای پنین حرف بزند اگر هم
هم و واسبه میاخت پچ محل بحث و ایراد و نبود باری ایشا الله تعالی قاعده
پچ خنالی بخاطر ادهند و او سهل است هر که باشد و پیش من با کرد و تانی فرق نند
و هر دو ولایت و رعیت تعلق باریافتگان حضور باریانوار علیه صرت شما
بحجاه و روحانده و ار و اشتری غدی سواد و رطل امید است که سبب
آسایش و زبر و زوایش باشد و حقیقت بتجار با کرد و تان حکم جار و قوب
جار دارد و در حدیث است که ابجار شرم از ارمیسی اری جار بکار نیاید حالا
که از قمرین کاب نصرت آفتاب خواهد بود و ایشا الله تعالی در جهان ملاقات
خواهد شد و بقیه و استان و آن استان گفته و شفقته خواهد گشت در ضحی

عشق
استمیت ازین
تعب جان را
و آجانبان شده
در قند و بار
خواب گشت

تبرکات
ج ۱
۱۲

امسال بوی طبع سرماندگی پنج میوه نیست اگر از تفاح معطر که بهتر از ریح معطر است
در نجف آباد باقی باشد البته حصه ما را نخواهید فرستاد و رقم علیخان یاور را چند
فرستاده ام با وجود آنکه کار سخت بود بجهت خاطر او اغماض کردم زیاد و بجهت
در حاشیه کاغذ نوشته شده از وقایع ولایت البته مختصری است
که از آفات ارضی و سماوی سال در این ولایت چنان اتفاق افتاد که اولاً سال
بطوریت که هر سال از این بایر خسته را نهر کرد و حمل و نقل امصار می شد
چنان قطع الاثر و اثر است که در روز تهنه خانم در پست مال قیس لم یبلغ عدد پنجم
چند عدد کرد و سی طاقی که به بستر از تنزلی حقانی بود تهنه فرستاده بود و ثانیاً
باران که مایه وحشت مایان است از ایام عاشورا که بناست ایام بهمان
سنگام آسمان شکی ریخت و یکدگر شکی نخفت تاکنون که چهار ماه است قطره
سحاب رحمت مرحمت نشده است فاجعت علیهم السلام و الارض و ما کونوا فیها
تا شایع خواره کی که هر چه پیش کم بود و کیف و کم روزی جزا و تشنه و فساد
یکبار در ماه ربیع از شهر زور باخته زور و تشنه آورد که آسمان سیاه
وزمین تپاه را با افعال نقصان بیابان و انهار است که بجهت نبودن برف زمین

بایر
دست
طاهر
قریبت
که بایر بسیار
دارد
بایر
آسمان و زمین
ملک شادمان
جزا
غایت

دور شدی ستاره
کوهستان

چنان آب کاست است که رود و شلاق که پارسال این وقت سی شکست آب شد
امسال نقد نیست که بقدر طهارت غایات زاینات باید که اکنون بجا
درون کثافت برون شغل کار قطع و عارضین میباشند و اجبت از آنها
آنانند که بکیمین عرق حبیبین ز بار تحصیل می کنند و شبها آنجا تحویل خردن
و آلاخره ذلالت بر انحراف المسین بری این حالت که آفات سماء و ارض
بعضاً فوق بعضی باز آمده اند از فضل الهی اقبال علی حضرت شایسته ای طری
که شسته است میگذرد که چندان محتاج بولایت خارج نیستیم و اگر این مرغ
بی پر که جدا اندک بکسیر است و در این ولایت بقول کرد و باکر بگذارد و در عصب
باران نیاید سال و یک حیاتی باشد معلوم است که خداوند عزه و علاقه و علا
خواستند است فیصل الله ما شاء و یکم بایر بایر البته انحصار طغیان
این سخا و نیران خواریم بود جزا با کانونا میمون و ما نسلم الله و لکن کانونا
انفسم یطیئون بتواب اعتقاد و سلطه نوشته شده و اب
اسامی سور شریفه با هیام بیان شده است غرض
بحاوی لا ولی الله

غایات
زاینات
نقد
کار نیست

ای مرا تو سپر و رو شا جلیل ای مرا تو مرشد و نعم الدلیل
 ای بگفت پور سینا بند و ات طور سینا در علا شرمند و ات
 ای بایدت خواب هم پیدایم و بی جا مت پستی و هم شماریم
 در سما پیش تو معن زاید چون که ایان و اله اندر مانده
 در سحر نزد تو پیر فاریاب همچو طفلان سبق خوان و کتاب
 عقل را تو شاهی و لشکر هم عشق را تو مایه و اختر هم
 عقل را هم صفت و هم پای توئی عشق را هم طفل و هم دایه توئی
 عقل را تو دانش آموز زنده عشق را تو آتش پیروز زنده
 عقل را بسنوا به و همچنان عشق را هم یار و هم یگان
 جز تو عقل و عشق را کی رام کرد این دو این نام را کی و ام کرد
 روز با عقل ملامتونی خوش است کر چه شبها عشق مجنون خوش است
 بی سبب و ادنی کف قرآن یوش چون شکستی از اسف پیمان خویش
 این شرط مرشد و ارشاد بود این همه از دوری سحر و دود
 فدایت شوم حیف از آن که خط ملامت و خط بر ملا و درین راه

در کمال شیشه
 غیره
 و نام
 ضد و نه است
 شش بر خیزد
 حقا
 کار همه و طاعت
 بره و پستی و خستی
 و

نقاوت نور و طراوت حور و انکاف کسار و ایلاف نسیم و ترشیف کور
 و تخفیف بشرف قمع حجرات و کشف آیات کبری مجله اعلای معارج بود و انشا
 مدح و بی قاعه جن ملاک کشف انوار جان بود و کشف انوار که همه و هر بی خوف
 کاف و طارقی و بی دشت مومن منافی برمی میا و عیشی هنر و اشتیاق از آن
 مانده فائده میبرد و از آن نخل خوشکوار میخورد و نه از اضراب قیل و قال بر می
 بود و نه از اصحاب جد و حال باین کنون بعد از این واقعه خبر تسلیم فات و تحیم
 لذات چاره و صیت کف در آن بد را با بان صدر دیوان را نه استید و
 براف بلال و صفت نعل فضاغت کرده و ایدر استی قدما عجب گفته بودند
 که صحت فی بیت زینب و در حدیث خوب دارد شده رب تالی قرآن و این
 میفهم که این کیت کرامت و اعجاز است این کیت بلاغت و اعجاز معلوم شد
 که خدا کند و نه کمالی یا سلم خاص بود و دید که باین که رجاسه را که از آنجا
 حربه چستنا ب و تو بر فرمود و اید یا بگفت مولوی نفس در دست
 او کی مرد است از غم بی آلتی فرو است و چگونه شد که شهیدان
 بی بنیه و شاد بر بر میان اید صاحب فرمود و اید حاشا که اگر با و رکن ترک عادت

در کمال شیشه
 غیره
 و نام
 ضد و نه است
 شش بر خیزد
 حقا
 کار همه و طاعت
 بره و پستی و خستی
 و

و در کس عاقل و پخته و خستیار از دست نیند باز نشاند تعالی باید یک شب جمیع
سنان و لایسالی که شب تعطیل است قلم برداشته از فاتحه تا خاتمه درین
بنای عظیم این خلاص کشیش صمیم را تبحر قصص و تشبیه حصص و و شاد و فرمایند که این
زیر از خسران کجا نشو و این شور قیامت از کجا قیام فرمود و با وجود امتحان سنان
این متسان لایق از کجا برخواست هر چه شده و هر چه باشد این بنده دست از
قرآن و دعائی بر نیسار و اگر از باز آید و بفرستد و ما انظر الامن عند الله
و انصران انسان لغی خسران اختیار با نواب الاست میباید من آن که اسبج
بهرم کنایه نفیسم اگر برانیم زور و ایم از دور و یکو زیاده دست خیره جادوی لاله
سند هزار و دویست و هشتاد و هفت عرض شد

بجسلی خان زیر مختار نوشته شد پنجم جادی الاولی ۱۲۸۶
جناب وزیر مختار پار سال که در ضمن مکتوبات کا بهی اسم هاشم خان
سرحد و ارامی نوشتید که بزودت و بجهت هفت ماه سرحدی نوشته شد
چنان می نپداشتم که تالی کیو و کو در راست یادی و دارالمرکز که آن مکتب گردان
کردستان آنجمنه و این مکتب با پور و ستان آنجمنه و در سنون تیر و چال

تشفیه
مال را با کسبت
کردن

و دشمنان تری و روقا کی هشام بر عقیبت از دست او مفر خلاص جوی و خفاف
ندید و لات صین شاص کوید سلیک است این سکه چندین فقه بعلکه افتاده و همام
بار با بچربا و مشرف شد و است که در زمان موریته فرما و که کن اشهر
واند و که کن اختیار تواند مصدر کاری شود یا با کرگان فرغ شده و کرگان فرغ
مندی و می تواند خوداری بکند با تجربه روزگار و در بخت روزگار سببانی
و شد و طابانی بماند بعد از آنکه فتنه فرار بر در نا بکار در شرکت اتفاق قیام
اسد الله خان پیر و شفاعت آمد و هاشم خان را دیدم بایوم آمد و تسبیح میباید
خیر من آن تراه جانی سا و افتاده دست هیچ ازین عوالم و مظالم خبری نداشت
سلی باستیش تیره لب از لبین هر چه واقع میشد مایه خجالت سپید الله خان
یشد بی سوال و جواب بر شیب و شتاب او بخشیده کاغذ که با نیا بر شیب و شتاب
و کاغذ شمار را رسانید از آن عبارت که نوشته بود در حین التعمد و سلام الاکرام
یکی از اعیان در مقام نصیحت نوشته شده

مرا ای تو در پرد و یار عزیز ندانم که از خائنه یا کنیز
از خیل مکی یا سیل مشکلی از تو ده خاکی یا عالم پاک سوده الماس مشکلی

اشهر
خفاف بنده سلیک است

و همام
بنده سلیک است

استند که در روزی شاکلی
دعای صبر و استقامت

فرغ شده

چون پشت

و

و است

عادت خود

و طاب

مشکلی که در آن

آب یا شیر کند

یاد ده نسان مضحک از نوع انسانی یا بعض حیوانی که بی چهره و روشنی که چشم را
 نوری که بی باغ کاشنی که جسم را سرور بیانی چون سراب خودمانی آنی شراب روح
 توانی جز شرم را می محرم اسرار می که بی پتو و ب آزار می که بی مشو و عیب انصاری
 هر چه هستی غنی و هر چه نیستی مظلومی و بی بستر آنت که زبان خود را نکند باری
 و غنا سب را یکیش نه هر جا توان سب و اما حق که جانا سپید
 انداختن که فلان هم تیغ برنده عریان است و مینع بارنده نیسان نباش
 از تحریر خسته میشود و نه زبانش از تقریر بسته که بی کجبه خاقانی
 چون غارت یقون کریم و مسکر و زتر بد هم میان تهی تر و مقابل است
 و در مقابل آما و دست که بی بفرموده سعدی سر کران از خواب و مست
 از شراب از جگت هر سی از نکت با منی دارد و چرخ نیستی که خود را بستی زند
 و هر چه هستی بگوید و بیک پمانه در دیوانی عالم فرا کنی را ببا و پند است سید
 که بد بخت است و سر سخت و قتی که بجنب خون و دری و فون طوری افتاد و فرغ
 و پر و سس و خشت ندارد و تا بگری و کروس چه رسد تو را چاقا و ده که مصدق
 و آیین باشی یا محقق شریعت و دین که چرا فلان می است و بهان وزیر یا دیوان

۱
مضامین

سکھت اور

۲
مشرع

از رخ کینه

١٠٠

کتابخانه

سید

22

١٠٠

6.

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the text from the previous page, written in a cursive style.

فطرت و در یو و فطر شیراز را بدیر خانی چه مناسبت است که آن
ایرانی است و این شخص عثمانی ماه مروی و محاسب را با ماه منور شب چه ارتباط
خواهس ثبت را با زانغ زشت چه خست لاط اگر عاقلی از نقدیر چه را غافل و اگر
جایی بتدیر چه با ملی چنان می پذیرد می بکشد بیواست لا و ان تبدل یا به طمان
یا قبول هر یکی است استغفر اندک یوم هونی شان یا خواجه چشم غنود قلم از
دست افتاد باقی مانده نفر و اکثرت یوم تقیة فردا و اسلام
بحسب علی خان و زیر قلمار نوشته شده

جناب وزیر مختار آدام علیا میر عبد الکریم برکشت و کاغذ شمار
رسانید نوشته بودید اگر برحقانیت بود و می بایست چهل تومان پتیه شود
زیرا که سوامی باید کار بریده کوشش کسی دیگر شرکت مندمی نبوده سبحان الله
بعد از یکماه که تحقیقات لازم و تدقیقات جازیه عمل آمده و از خانه محمد صادق
فائق جواب و خبر و کرباس تو بر برگه مال که بلای خجسته سیار و وزیر چرخه روشن
پایه و کلمه در آورده اند باز شامی نویسد که آن بن بر دو خانین و فرست و
حال آنکه منتهی بود و پرویز در حضور جمعی غریز قرار کرد که محمد صادق از ساقین

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

三

21/10/19

تصحيحه

بدون غرض
۵۰

فصل پنجم

مجلس

張

سفر

۱۰

بل میاں داغ

در سوره طه

پیر گفتند و است
ز

مفعول است کنایه از

نخل و اروپا

اول کر ۱۵۰ پانچ کمال

فراغت این است که حیا

میں فرما دے کہ یہ ایک طرح ہے۔

وستانی خدایا

هر چه بخوابد می بخت

1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 2679, 26

صحرا گرد بر این عتقا باشد شما که از پدر و جد پرورده و دمان و لعل محمد
بودید و آن دمان رشیع الارکان خدا متها کرده و نعمتبار و بسیار پاد
و دیر شکو بارقه مقالات گفته و مقامات رفعا ید بملک پارس خاندان
بنی العباس بناید چنین چری گفته یا نوشته باشید که آن هوش و ذکا و درشت
و با هر که بشنود چه خواهد گفت خدا بخرد و یا از تاب تب بود و یا از تاب شب
و من هر چه راست و درست نوشته باشم برابر بی این یک تحریر خام و دست نخورده
کرد و این صورت اگر راست باشد انصاف بدو که ام خودخواه تریم با وجود
این الله العلی الغالب از عرض حسابی بار بخواهیم بود چنانکه امتحان کریه
اگر اجازه من نبود و این کیسه و دار پانصد تومان ملک التجار بشما میرسید
و شما یادیکان هر چه در حق من بهیسه تفاوتی و در حالت من نخواهد کرد و اما
و این ولایت از و بار معدله را موزیت و خستیار دارم نسبت بزیروست
خواه کرد و س یا که در پستان آن پنج دانه بر غم شما بسلقه کج و طریقه معین محرم غمی است
داشت طاقت ذاتی را تغییر نمیتوان داد و ناصح نتوان کرد و بدل حکم قضا را
نمود و در پستانم و نه شخص خود پستان که هر چه میکنم صوابست لا اله الا ما

کرم خاکی از قبا بزرگ

دریشت
بکسر اول و ثانی
در درج
بفتح و ال
زیر کے
نہیں

باب
بغی خالص
مقدمه و شرح
باب

باب ۵
کونین

کار با سیوه و خراب چون بجزای عالم باید متناسب باشند بطوری را میسر
اندم استر عجب بنا و ادب قلوبنا بختی قنجد و آله و رب با آقا عجب الحسین هر چه نوشته باشد
نه شما از عقیده خود بر میگردید و نه من از اشتباه بیرون آمیم و شما بقتضا
جمع درین قول برهان احد دارید و من بجلاله که دستمانی با همه کردوسی در حق
شرکت دارم و اگر از خوف و حیاض دست شما حرفی زد و باشد ملاحظه ارب
کرد و اند و بر که از کوششی و من آمدنی بر و آنچه بنایست گفته اند و من باشتباه
افتاد و ام یا همگی دروغ گفته اند و حق بجانب شما بود و دست و هر حال باید که
از شقوق ثلثه که بخدمت جناب اجل اکرم عظم آقای معظم و ام قباله نوشته ام
بعل آورند و حاجی شهاب الملک امیر تومان بهم واسطی کرد و یکنوی و سیاه کرد
خوش هم بی واسطه و طبیب سیاهی خود با عذر از دستم غفار بنسج باید اعراض
اغراض خواهم کرد بشرطیکه از خدمت خود توبه کرده و باز جاد و علانی بیرون نکند از
آن خدمت در پ و علای و سوسه را چافتاد و که داخل بکار رعیت و خان و قنقل
شش خان بخدمت ضرب را از امراج ارواح باید یا و بکیر و نه از ملاعب راج اگر منع
نخواهد بود بدیهی است که غرض علم و دین کار نضر نخواهد شد پس از آنکه پارس

کتاب

۲.
عرب

وَمَنْعَ عِلْمٍ وَنَفَرٍ

لطائف کبار برد

اشارہ بکھارنا

عرفت

مراجع

مقتصر و کتاب

مراجع الارواح

که در علم صرفیه

شربت ز بریز بریز است و عراق ز پی آبی خراب نه بانش مروی نش
کین تو دانا تری ای جان آهمن اگر فرصت دایه قدری از احوالات
خود بخارید که از خدای سلع و حساب قلع و چطور خلاص شدید از عدو و
و بندرتی خلاص شدن که مشکلی است تا خواست کرد و کار چه باشد زیاده زیاده است
به شهر جادی ثانی شده میرزا محمد حسین و بیرالملک نوشته شده
جناب و بیرالملک و ام قباله العجب ثم العجب فی ثامن من جناب
منزل و وید بعد از خشکی چندین فرسخ که در یاب و دهبان جبال نهضت
علی شده و قندهاری تو ب از هم پسته و میلای آهین شکست تا حالت
و کسل کیامت از شب رفته منزل رسیده ناکمان محفل نواب وزیر جنگ تمام
اجلاله العالی سبیل و در شتافت و سبیل برهم بافته و ارد شد و حکمی داشت
که سیصد تومان پول فوج باید و ده روزه بگیرم غافل که و در روز قبل این پول
روانده حضور مبارک شده است سلطان بچاره که این او و در و درازا
بنویه خدمتانه و همید همتان طمی که و ده بود و مق شد و با این حالت خسته
و قلم شکسته عریضه خدمت نواب وزیر جنگ نوشتم که بر مل اسطرلاب

شده
مشکلی
چون تو
نیز در این
تو از حسین
با و سواد
هم چنین
وقت که از
رشد
بند و بنک
بشاید
رجح منته است
که پسته و کوهین
باشد
از اینک
شماره
نفره

مشق
ن

مشکل است که از عهده قواست آن کتابت برآیند سلطان را راه انداخت علی
الطریق عهده های بل و ارد بر دو شتد بگردن حسام الدین شتافت و اتحق عهده
خوب تو ب کشیدند و من بنظر او در بالای شکست پاره شتد شتد
که مختصری از این خدمت شما نویسم که حکیم شکر گیت از خیال و قمار تو ب
محال است که در قلع و سبانی فراموش کند که تو ب بریزند اتحق بی حق بود و عهده
از فضل آتی اقبال نیر و ال طلیخت شاهنشاهی و خامنه و امروز تو ب این
عقبه رحل عقبه خوب گذرانیدیم و نشاء الله تعالی بزور و زور این جبال شافیه و
بانو خد راطی کرد و روز و خوابیم کرد و روز و مشهور از عهده و سپاه است از رفته و از
بند و درگاه که و این و روز و نفری و شای قریب یکصد تومان انعام گرفتند
که روز و و شنبه و بهم است راه چندان صعب نیست فردا اگر و نه کار است
جنگهای پر وخت و پشیمای سخت دارد تا بخاست آتی چه طور بالابریم و
از شهر کاران که صبح چنین است مشکل این چند روزه راه همین است
و تو بهای سنگین بکنین با حال شرح طالع اند که چه در دمان عشق و
از روان و تو بریم در بازار طران و سپاه یوان آسوده و غنوده بودیم مار

مشکل
عقبه
کرد و کوهین
عقبه
است

عشقه
کرده

مشق
ن

چه افتاده که در حسام الدین که خالو یعقوب و عقبه کاران طی کنیم که پهلوی
 ما دیده شود و بازوی بریده حالا جایی است که این شعر بنویسم که در غرض است
 حایات اسباب صحبت شد درین زیرو باله نرم و درشت ز ما بی کم دیدم
 از ماه پشت جوابی که دارم این است که برای خطا سر حد اسلام و ناموس
 انام این جهنم اسل است ان شاء الله تعالی در بر جایی تلمه جدید که سند سی
 رکن شدید است سایان و از بسلا متی و جو و مبارک رو خافنده خوابید
 آرمید و رفع لویای قبال و خض اعلی بکال انجا امر و نصیب شما خواهد بود
 باری بن منزل فرصت نشد که آدم بفرستم که چا پاد از شهر روانه شود و نشان
 کار است که از کاران بگذرد و مایه بشارت یاران باشد اللهم استجب
 امر که واد و ما بانیق البرکه و در نیست که شاید چنان و سایه نشینان چنان
 دانند که از حصار طرقات حصار کثرت شمران برده اند و این به آب و تاب از
 آنکه وایم بپس سوختن ما میگوید کاش می آمد و از دور تماشای کرد
 یکی بطین از راه غا و بخت سلمان ضی الله عند گفت ریش تو خست
 یا دم خرم حضرت سلمان آبی کشید و فرمود اگر از پل صراط گذشت ریش

شاید
 بر وزن سیه یعنی
 سیه است که در عربی
 میگویند

من و الا و مخر تو اگر نشاء الله از کاران که شتیم خواهیم گفت اگر
 رفیق با زندران و اگر خدا کند و مغل شدیم و مکذبت میکنم و شیر
 بی حاصل من اسلام بنو اب حشمه الله و له نوشته شده
 فدایت شوم پس از عمری مرا سلا شریف که از حضرت عبد العظیم
 التیمه و الکرم مرقوم نموده بودید بستم ریح نخت صحیح و درست که شکست
 ریح کارمانی و صینع قلام مانی و بدیع نایم جوانی بود رسید از سلامتی احوال
 شریف سرور شدیم که الحمد لله بفرست و اقبال شوکت اجلال بفرج کنی
 تشریف برد و باید فرم آباد از قد و مہمیت نما و محمود و ارم ذات العباد خواهد
 فیسر و زور و آنکه تو بروی نظر کنی خرم و لایسته که تو آنجا پسر کنی
 ان شاء الله و عمارت کستان و قصر فلک لافلاک بسلامتی وجود مبارک
 ملک الاملاک رو خافده یا دی از مخلص خوابید که پس از ملاحظه آن مکان
 نیمه نام خیال توقف آنجا را خوابید داشت یا بشوشر و سلاسل ملیل خوابید شد
 که بفرماید از طرفی تو میکشی و از طرفی پشلا سلم اتقی برود و در جای
 خود نظیر و قرین ندارد مرقوم فرموده بودید و فرستاده هم قبول که ناگذاشت

از سر نشاء الله
 در سبب بانی
 ریح

سلاسل
 اسامی شریف است
 ۴

هیچ دلیل برهان نیاوردید که پذیرفته نخواهد شد البته حدیثی بری بحاضر الای
 الغایب را شنیده اید و از محاسن معاینه یارچ انب حسره نداشتید
 و پستی از دور برآتش دارید و بدلول کلام منظر لثام لاحار من استار
 و لاحاب من استخار اگر در استخار غلط شده ولی در استخاره کلام مجید ^{تعالی} لعل
 فصل و ماه و بالزل انشا الله خطایست بل عطا است بخانیست بل و کفایت
 و اگر در قوه خود منبیدیدم که در خاکپایی جواهر آسمانی بیستون شمر سار شوم
 البته ممکن اینکار را نیکو درم رحم الله امر عرف قدره و لم تعد طوره و
 ما شالله سرکار بنهر که و باید اگر راست باشد که آستان را با نقصان تنصیف
 و خورستان را با اضافت تکلیف قبول فرموده و باید و پار سال بیست را
 عقل شریف نبیند که میز از کی باشد میگوید چون بنده ده سال
 قبل بخار اویده است و سرکار و آلاء شریف بر اوید تبر میبندید که گنجایش
 این فرمایش و استعلا دین سردار و دار و دیار و نیندازم در سنگ رباط و در
 سنگ بلاط که قه با قهر خان حجت کشیده و قلین آن سال را بخارای خشی
 کرده است بحالت خود باقیست یا الوار شکسته اند و هنوز هم نگذاشته اند

فی سبب غیب

لا حار الخ

میران شد کسی که
استشار و کرد و نویسد
وزیران بخان شد کسی که

استغفار
کرده

میان حق و باطل
نیستی نیستی

رحمت کند و در آن

بشناسد قد خود را

خود را و

تحت رباط و در زیر
در

قصه

و برای نیابت آنجا بسته کسی نخواهند گذاشت که از عهد و آن الوار و شهر را
بر آید و اگر خودمان سرطان آقا شروین را بشتر برود تیر است تمام
در و دوشود چه که با جملاً سوار شوی رحمت علی خان الی لازم و نیت که شایر
من بگردیم و در آن سرحد خوب از عهد و خدمت بر آید از قوت همایه قلی
اگر عهد و وار و نیاید فرمایشات سرکار و الی را بد ریشی با انجام میرساند بقدر
کردی رسید عرض شد تا بفرمانی سرکار چه رسد زیاده رحمت است برین
در سنج عرض شد بدیوان عدلیه نوشته است اسماعیل خان
پیاره که همیشه بیج از نائب و جرح اعتقاد بود و هندی دست سیدیت
الحواس فارغ الکس و الحاکم بر پشیمان و پشیمان با جالت فدوی و اولی نقل
کردی بعد از چهل سال بخرمال و منال قاده که پدرم والی و جد عالی چیا
داشت و چنان داشت و با نفس سرد و دل پر درد و میکوید که پس از فوت و
وفات طریف و تامل و قیمت اموال آن خان که کانه که مالک ولایت و خانی
باشد ایشان یعنی حضرت عالی سرکار و الیه مرا از خان نعمت پدر مرحوم
محرورم کرده اند و از خوشنویز و دستری ببار آورده که الوف و آلف

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران

از کتاب

کامیاب از ایندگان

و الواقی را بگزیند

1/2

بسم الله الرحمن الرحيم

اول، سلق
مقصود شغل

61

۱۱۹

طریق
مال سازده نو

۱۲۸

حسن اکبر
وزیر

عن

از سلاف من باخلاف رسیده و همه با بی عدولت پدر من نام
و پایا میزند و دند من کاستم و اگر حقوق نسب دارم حقوق نشب نمیخواهم
و اگر از آن کوهرم پس کوهرم که تهمنه عرض است و حق من از همه عرض
تا بود و ام و بعصرت نگاه میکنم و بحسرت امیکشم و روز بان این قطعه است
مکر من نیستم خالوی سرنیک مکر من نیستم از نسل خسرو
همه ملک است مال پدر بود که بود آن جسد ملک کندم و جو
از آن اجناس و احمال فراوان نصیب من نشد نه کس نه نه نه
همه بروند و غور دهند و نمودند مرا بیره و ن از آن خانه پیرو
قیف من اضعف از این لاسره و لیجان و اخلل این الصوارم و اخطیله
فارسی کو که چه تازی خوشتر است این جواهر زو ابرو یاقیت زمانی و لای
عشاقی چه شد که بخینی در بخش و کشی درشت ندارم و آن مراب ضیاع و مرا
رباع را که برو که برای من قطعه زمینی نماند که بکار خفت و خواب و برای شای
یک جفت کاب آید و آن خیل عشاق و جرد حیثا که از آتش و باد و سبقت
میکرفت و آن جوان طهور که عقبان^۴ و لئو^۵ رسید میکرد و کجا میرفت و کی پرنده

این کتاب است
تألیف
میرزا حسن
خان
کلی

سخن
چاقو و کار
و

چند
بضم اول جمع
که است نکت
باشد

تاج
جمع جواهر
جوارح
شکاریان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

که برای من از آن لاشه لاغری ازین بایشه بی پرئی نمانده و از آن خوش گشتی
و تحت عقیقه مرتبه فی القول العرض منقذه بعضها فوق بعض کما بدست حاشا
و وارث افتاد که برای من یکت بالا پوش رسیده که رفیت ووش فریز
آغوش باشد و حال آنکه پسر که از مال پدر حق و فی و خطا و سر دار و و من
تا حیات داشته باشم جوهر و لغوه کو باشم و همیشه بگویم این ساپ وین
لباسه و آن عزیزان خدم و کسیران حرم بدست کدام خان صاحب و خان
تاجران و کی نصیب من گشتند کس قروشی طس سر و شی آن انعام
و انعام بی شمار کجا بچنگ کر که ای جبال افتاد که شمن آنها صفای آب خزان
داشت و شمن آنها بای جان کی من رسید که شیر آن بدوشم و سیر بنوشم
انصاف چه شد مروت کجا رفت از بیع املاک و ریع آب و خاک که شدیم
قباله جات عیون و انهار و صکوک ضلیل و عطار چه شد زمین هر و نام
ماند چه سمنغ و کیما که از آن طبق و رقی بنام من از آن حش غرقه بکام
نرسید و آن جال سیاه شوخ سمنغ شمش و آن بقال عینوز زراد و دل
نهاد بدست کدام جلب افتاده که یکی برای من نمانده تا از تیره مویوم

(Faint handwritten notes at the bottom of the page)

فردش
بزن خا میوه
خاکش
محبوب
عاشق

عبدالحق صاحب

حاشیہ
کجراؤل کلیم

سمن
بفتح اول
رغین

عبدالحکیم
عبدالحکیم
عبدالحکیم

ضمیمہ فقہ
از مہر و مرشد و صاحب دارالافتاء

و آب در دهان
نویسد

۱۰۰
 ۱۰۰
 ۱۰۰

فقد معدوم شخصه بیاورم که باید بذلت و خواری اشتیری و از مکاری سستی
پیدا کرده با آن عرضهای چند و نده خود را بدار بخشاید و سام که از دیوان
عدالت و ایوان جلالت چاره و باره من بشود که از اخوان مرحوم و زنده
و اخوان آزاد و بنده حق مرا استیغاف کند و آنچه این بنده خیال میکند چاره
این کار بدو قسم متصور حصول و مطلق و نالوصول است یا بدو عیسی آن
اموات را باید زنده کرد و حق او را مطالبه نمود بشرط آنکه اولاد و ائمه
زنده نشود و چرا که حکایت پشه و با دوست باز اسمعیل خان مرحوم و معدوم شد
یا دایره باید از رعایات تاریعت کشید که در حق او رعایتی کند البتة خبر خوان
مرحوم در فاین اعیان حق احسان داشته حالا پسر او اعانتی کند عند الله
و عند الرسول مرضی و مقبول خواهد بود بشرطی که جمشید خان را که پسران
از اوست راضی نماید که بزبان نیاید یا برادر و آراچنه وصول شد تقسیم
نماید کاغذ که با خیاب رسید خبر کرانی طهران غلامی آن سامان رسیده
خان فتح غرمت کرد شرح این حبه در این خون جگر ایران
بگذارد تا وقت که در اسلام

عبدالله بن علی بن محمد بن
محمد بن علی بن محمد بن
محمد بن علی بن محمد بن

۲
رقعت
ختم اول جمیع
که معنی الی
پشه
۵

بجانب میرزا ابوالقاسم امام جمعه طرآن درخو و طهرآن
نوشته شده خدمت جناب آقای امام خیرالانام محمد اسلام
سلام میرسانم از قصه خدا و کید خدا و دوپ عقارب تفسیر
اقارب زنده کی بر این بنده قاصر بلاناصر حرام شده و در این مدت امر
در خاکهای سیمون عرضهای خلاف کردند و سخنان کراف گفتند و شتی
و دشتی برای اینجا دست از جملہ عرایض کی این بود که حاجب الدوله
در عقبه چرخ مرتبه بعرض رسانید که در جانی بودیم فلانی عباس میرزا اجازت
مینوشت و من بالای سزاو ایستاده کاغذ را میخواندم و این عرض از بدعتی
من قبول افتاد و هیچکس در مقام استعلام بر نیامد که در کدام مکان چندان
کجا و چه جا چنین امر خطیری از من جسته سر زد و ثالث این ماجرا کی است عباد
بر این اقرار چیست که از فلانی چنین خطایی سر زد و انکی مستطاع نبود
که آن استطاع از بالای سزا و نگاه کند و او فدا از آن گذشته خداوند
غیر از حکم کتاب مبرم خطاب خود به پیشای سل وادی سبل و عقل کل
میفرماید یا ایها الذین آمنوا ان جاکم فاسق بنیاقبوا ان تقیسبوا قوما

برای این که

طالع
شخصیت

طالع
چکر دانی

بسم الله الرحمن الرحيم

برای این که

باب فی خبری

کتابخانه

...

انصاف بده تا انصاف تو باز است اگر بگویم استخاره عمل نیکو دم چه میگردم
 بی اگر مقام عرض حالی بر آتی و در نیت که و تقصیر برای من نبوده وارد
 آرند پس بهتر است که خود در مقام عرف بر آیم لا صغیرة بالا صغیرا
 ولا کبیرة بالا استغفار یکی این است که فلانی در عهد شاه مبرور و
 حلال النور با نایب سلطنت مقام الفت داشت و لا قال الله تعالی قل لا
 نفسی نفعاً ولا ضرراً لانا ما شاء الله و لو کنت اعلم الغیب لا استکثرت من الخیر
 و ما سنی السوء و آن روز کار چه میدانستم که حقوق و خدمت پادشاهی
 باعث عقوق و نفرت پادشاهی میگردد بود و بکنی پادشاه قاهر قادی
 صبیحه مرانا مذکروه بود او گفتوگو کردم بود اگر فی المثل بغزاش یا او باشی
 می بخشید مرا چه توانائی و قدرت بود که خلاف کنم تا بنیای پس ز فوشت نشانی
 مرحوم چند می نگذشت از حالات مرحوم میرطوری شد که الفت بجفت میشی
 بنا خوشی انجامید که همه خارج و داخل شهادت دارند شمس
 کان لم یکن بین یحیی و یسفا انیس و لم یسر بکده سام
 تا اگر این تقصیر است که باید تا قیامت طاعت کشید و دامت وید

قل لا ملک
 بگو که استغفار
 برای خود و سود و برآورد
 نیانی را که بخت
 نخواهد خدا و اگر بود
 که بد نفعی است
 بسیار میگردد از
 یکی و فی سود و برآورد
 یعنی خست یا صحت
 سلامت نمود
 کان لم یکن
 منین گشت

همه چاکران در بار بختیون در عهد شاه مبرور اسکندانه فی بحره بنی
 عل و دلی داشتند که بیان آنجا با وجود عیان بخسار و ضرر است اگر
 همه عفو ملوکانه شامل شده یعفو عن الذنب العظیم گویا پس از این چاکر نیز
 عفو فرمایند سبقت رحمت غنیه چرا که همه بندگان حضرت و چاکران دولت
 زبک شایم اگر شیرین اگر تنگ نیک بزمیم اگر بشیار اگر مست
 و یکی اینکه خواهند فرمود فلانی چرا با دولت بنیاد نخیس و مامورین مغارت
 را می دارد و آشناست و لا اینکه این شانی در عهد شاه مرحوم وقتی بنی
 شاه بهرات تشریف فرما شده و این بنده را در طهران نایب فرمود
 بحکم ایشان با سر جان کاتبی داشت پس از من که مأمور فارس شد بحکم تحا
 و ولتین و قرب سرحد که دایما مراد و بود آشنائی و دوستی پیدا شد که
 خلائی در میان نیاید که در طهران کثایتی کنند و کثایتی رسانند تا کار بجائی
 کشید که از باب غرض اینجا را انشاء اسباب کردند و باین جهت انشاء
 نفسانی ملکی را به ملک ما را از آنجا خواستند عالیجاه فرخ خان در آن هنگام
 و هنگام در فارس بود او باشد و خدایش که از این خبر فرما در شیراز شنیدند

بگو که استغفار
 برای خود و سود و برآورد
 نیانی را که بخت
 نخواهد خدا و اگر بود
 که بد نفعی است
 بسیار میگردد از
 یکی و فی سود و برآورد
 یعنی خست یا صحت
 سلامت نمود
 کان لم یکن
 منین گشت

ابو شهرت چچ از این سخنان بهیود که آنجا مقید ولی حاجی مرحوم خانین
مقدمات را فراهم آورد که اگر سعه صدر و حسن خلق شاه بهر دور نبود
نیاید و سیم از آن حادث میشد شل نوشته که بجا خواهی رفت یا چه خواهی
مزد یا فلان یا بهمان دولت انجلیس است که تواند تو را نکند و در بوجل تدلی
دست بسته از یکنی و نیامی آورم بهر حال خلفا لعقیده روز یکم قریحه
خان فانی که حکم ما نامیده داشت وارد شد فردای آن روز حرکت کردیم
که این کار بایه حیرت بود و باری چون شاه بهر دور میدانت که من با
ایشان آشنائی دارم ولی آشنائی من چچ ضرری بدین دولت نیست
لذا در خاطرش ندیده بود و هرگز باین تعاللات اعتنائی نکرد و ندانید چرخ
قبل از فوتشان در انقشاش بازندان باطمینان خاطری که داشتند این
نبد و را ما مورد فرمودند که طبع و شیره حاجی گذاشت تا ما این مرحله را گذار
و اندک که هر که با آنها آشناست باید در مقابل و نفی محافل شود و برین
باید از اولیائی دولت و اعیان حضرت عقیقت کند باید بکلی از مملکت
دارالمرز و طبرستان بلکه نصف ایران چشم پوشند و در هیات آئین

بگوشتند و انکهی از شانی و دوستی من چهره ری و دین آئین و اتع شد
که در میان مثال است آن باید و در از وطن و جور از اهل و پسر کشیم
مرحوم با همه سختی و درستی و کم لطفی چنین عمل نکرد و از آن گذشته انهار این جمله
از من قبیح است چرا که تصدیق نور آفتاب کردن انهار بدیهی کردن است تخلف
این دولت سالهاست که انهر من شمس اشهر من الامس است و خطا
دولت و فاین حل نمایان کردند و با پسله رزم و متع بزم و مردان
کاری و گردان بخاری یاری نمودند اگر کنای می ایشان سلامی کردند
چندین ساله را تا وانی و نه اتحاد و با من اخبر نیل خواهد بود و انکهی طبع
علیه کسانی بودند که مانوس پس دین دولت بودند و مسکری نبود که بخورند
و مسکری نماد که بخورند از همه عالم انماض شد و عاده اعراض از این
عبد و لیل نیز آن ملک جلیل بگذر از محله پاک و غصه تا بنا کناد پوشا
جما به بعیدیت عنو کن ای عنو و رند و ق تو سابق لطفی و ماسو
تو اگر و این مراد بکشوی نمود چون نقشه المصده و راست مده و
مر این گفت ها که بود و ماصوب بوزان باتش بشوین باب

میست
 بوزن نیک
 میج
 ش
 مال اندر ده
 کرد و گفت از شو
 بی حسن نال
 اهر
 نفیست
 کین ارشاد
 لا یجوز
 سبب که
 کن و نفیست
 دیوان

کافذیست که بشا نراده خانم حاجی نکار خانم بهمن نوشته شده ماه شعبان ۱۲۹۱

همیشه مکرمه بهمان من از آنوقت که از خدمت دور شده ام دیگر
فرستی و حالتی نبود که در دلی نماید و حرف دلی نکار و اکنون که زاینش
بود لازم شد که شمار خدمت بدو که در زیر سایه بلند پاییه سیون و خافده
این چند روز نشاء الله امیر و وزیر و چوشتی انجام میگیر و شیراز میسکونند
ای شازده جمالی در سیسکان نبودی جای تو بود و خالی نشاء الله بجای تو
و تبارک این سوره سرور مبارک است با توفیق و الهی و الایام و التوفیق
محمد و آل الطاهرین خیر بامزه تر ازین تازه تر ازین قصه پریشان است که
پا و اندرون بیا و برو بیرون بود که در کر و پستان معرفت بحالت او
و اید که گویا بعضی نایب الحاکمه رسانده اند که این کیس سفید و آله چشم
بوده است که قحط بل محله است و از جمال قوم هم محله گرفت اند و وجود او
حادثه فساد و باغی عفا و دانسته از مصدر حکومت که مظفر حکومت است
فرزانشان غلامان و شده و او با ایشان تبار از نرود و شده و بر سر او

دعا
با کسر است
آدم و اذن
و اذن

نقد
باغی و کتب
و نوشته

شده بر جاری بی بخار سوار کرده از سنبلج بقریه و ولایت فرستاده اند
بیت تومان هم فرایشان خدمت نامه گرفت اند و هر قدر محرم خانم خواسته است
که با اسب و آدم نفرستند که اندک تاثیر لکجه و المناجات حکم حاکم است
و مرکب مناجات و از که دشس چرخ و ولایتی غافل بود اندک تیر و عایق زنا
از تیر زمانه و تر بهد فنا جاست میرسد روزی این حکم ابد مایس
صا و شده و در بیت رجب المرجب خبر غل در سنبلج ثبت شد و کوشیده
پریجان العود احمد کوپان بخانه خراب خواند و ولایت مراجعت کرده است
و یقیناً لی ابله منور و در تو اینج دیده بودند که پور شاه طلماب پریخانرا
از قزوین نفی کرد و ایشان هم گفتند بنده هم پور شاه را و طلماب بستم
پریخانرا بیرون کنم نقطه خار بریز که هستند و بهمان قدر تفاوت غدر و آن
حکم فسدیم و این حکم سقیم است باز تر آنکه گویا شرف المملکت و ساطعی کرده
بودند که نفی عنوان خاص پریجان بسیر و سامان که در حمله از نفر شل او
در این بلد است کار زشت و نارواست از قرار یک برای محذرت خود او
و سخط را فرستاده است معلوم بود که آتش غیظ و غضب متعلقی و مشتبه بود

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم

عبارات غریب و اشارات عجیب مرقوم فرموده اند لغویان بانه غریب
حکیم چو شمش آرد باد و برف آورد و نساء محرمات اشار به محرم خانم
و خروالی است اما حکم نفی بلد بایه شریفه که شاه آورد و اند سناخت شبت
میبایت قراول بدرخانه و بگذرانند که از خانه دریناید باری سواد و سخطا
بخدمت فرستادم که چند روزی تفریح خاطر است بجان عزیزت که هیچ
ندانستم این کار چه ناخداست حکومتی که مایه خستال او پریجان شود
تبارک الله الحکوة کل الشا پس افقه من عمر حتى الممدرات فی الجبال از من بی احلا
در خدمت والد و ماوله و این مدت عمر سز زده است بی لطفی ایشان ندانستم
که از چه راه است مذکور شد که بسلامتی طهران تشریف خواهید آورد و شهادت
تعالی بن خبر عیان شود و باخبر و العافیة

کافایت که بوزیر محنت ازین رفع نوشته شده
جناب معین الملک و امجد العالی از سی اسباب جاز بنجی امیر
حجاز را منی شدیم حاضر خدمت میگوید از شاه زنی نصیب چنان بود قسم
کز ترپسار دروین و شاه شدم کلنجار آورنده و رؤس و نهان

چنانکه در محکمه
جلای بد برای این
داور

محمد رات
فی بحال نہیں
پر نشین
جملہ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

برین سالون کشتی منوس منیت دار و درارت بار شور و حرارت قنار پرا
و مورد باطلایس عریان رؤیت شیخ سلیمان بن اپور تبرج خواهد داشت
چنانست که کسی کشتی محروسه داشته باشد این منوسه را هم در عدد او پورا
بشمار و فصل آتی بود و جرین بحسم برج طلیعه شامل حال شود و اگر خدا نخواسته
و جائهم المرح من کل مکان بن مکان واحد میشد چه خاکی بر سر یکدیگر دیم موج
طغام با وج میرفت و فوج اجسام کوچک آن امیتد نبود که کسی شاد و تین بخواند
رسیده بود و بلانی ولی بخیر کشت شیخ ابراهیم رئیس منبع بخش آملین
سنت و تول و بخت داد که ما را نشاند از شتر سفینه کسره بر ماند و غیر سفینه
منوره برساند متوکلا علی الله نستعین در بحر احرار هشت غرق است که جان
مال و اسف است و در برابر هشت سرق است که مال قرین تلف بهر سرت
صبا باطلت بکوتن غزال غدارا که سپهر بکوه و بیابان تو داد و ده مار
صد نه شد و ف که عصص و غصروفت را باقی نخواهد گذاشت بهتر از چرخ
فرسوده و آبرین بود است که یک ساعت مکنه و راحت در قلوب ساکنین این
سفینه نیست جسم این اپور بکیت نیم خفیف سقیم و خفیف خواهد شد تا برین فصل

عاصم بن محمد بن عيسى

[illegible]

زوال و مع ذلک از انصاف و وارت که ستمزدگان ندانند و در
و غم و محنت رسیدگان ادبی نجوالم بکوشه سنائی عزت کز فتنه بخت
نخول نشینند و چون قصد تصدیع خاطر عاظمندگان حضرت و االات
لذا اصل مقصود را مبرض شود اظهار میسر م ان هذا المقصود الحق
او قاتی که موکب اجلال حضرت و الابدار العلم شیر زجبت طراز نزول
فرمود این قل احقر احضار کرده مرج بعض از خدا تم نمود چندی ظل
خلیل عنایت حضرت و الا منظره نظنه بر ظهور بود و بلا طغات غیر
متناهیة مسرور و دیدار روشنی از خاک درت حاصل بود زمان بهجت
آن جمشید ثانی بطرائی شایسته این لاشینی فانی تا تحت کیان و خطی
بیاد داشت شرف صدویافت که سوادش در جوناست پس از آنکه
از اردوی گردون شکوه و درگاه عالم مطاف رخت انصاف یقه
بفرم شیراز قطع منازل و طی مراحل نمود آسمان کجرفت روزمانه غذا
طرحی تازه ریخت و نقشی نو بر کنجخت در عرض راه کز قارچد نفر و ز چاک
نیاک بی باک شناس خدا شناس شدم ساز سپهرم را ایجاگر کی تاراج

کردند و جسم با رنگیم بر بستر آماج انانند فعلی ایشا. او با گفته اند
 آوا وقت سم القضا و شرت خلق انشره القضا لدی الورد و مرض شدم
 چندی و بستر ناتوانی افتاده سیر بر بالش بیماری نهاده بعیر از
 در و نمایی بود و به بجز رنجیم بستی رنج و چار لقمه چنان کرده
 که اجل بر سر من آمد و شناخت مرا رفته رفته مدت رنجوری دیدم و اندک
 اندک بیماری شدید گنجی درین رنج تلف شد و امالی که بود به کف
 سیم و زریا که عمری در کسبه ها بچ کردم خرج کردم و اثاث البستی را که بقی
 اند و ختم فرو ختم بقدر قریب بستی نفر از اهل عیال و اطفال و خدمتکاران
 پرستکار سیاه و سفید ناد و عبید حلقه وارید و نرم نشسته و راه فرار را
 بسته اند یکی آب و نان میجوید و یکی احتسار میگوید یکی خواهرش زنجیر
 و یکی شکایت از سخت و کار خود متکلم و از حال خویش متذکر
 لی ثم ریل لی حیث لا تقولی فی ایشه از و لا منقریه عن لا عوار کم طارث علی
 غصه بعد غرقه و کم بدت لقمه بعد نغمه مع هذا هرگز از پی لقمه نمانی
 و نان نکشیدم و از هر جرحه آبی آید و زنجیم گرفتاری مشاغل شادم

[illegible]

موجود است ولی تمام معینی حالی از سودا و اعیان تجرین انداخت
 ندارم و از ارکان غیر از آفرین و حسیه نمودم که در نشان لاه و طرا
 از علم و ادب مرغوب تر است و در طبقات سیم و زار فضل و بهر
 این است تفصیل کارم و شرح روزگارم در باب طیفه معطوعه مورد
 منبر موده بودند باید ملاحظه شود تا باز برقرار آید بیات بیات
 که این موبست و استیکر این زاپا و اقا و ده کرده و درین مقام خبریاس
 و ناامیدی نیست چرا که بسیار از معاینین بهر روز به جای چشم و صد
 چشم باز کرده و بهوض بکیزبان چند زبان دراز بهر کویا و از هر سو
 جویا تا پسینند و پرسند که از ارباب و طیفه کی مرده یا در قید حیات است
 و کدام زنده یا بی سپهر مات بمواریه بنا کت در میدان رباب طلا
 اسب کین تخته و پیوسته بمالد تیغ جد آخته اند نعره اشه منا
 قوه برکشند مقرر صد و منظر تکی از موفیقین امر کی رسد و از آن مرکب
 ایشان را برکی چایر که کسی که احیاناً در بستر ناتوانی رنجور باشد شربت قشرا
 در اقایم خسته نخند و در نامه شخصی که در کتب بیاری متواری کرده و آواره

مناکات
 زشتی کردن
 و

بیادست
 تیغ و چوب بکار
 زدن

فوتش را در جبات بسته شنور سازند باری ازین مطلب گذشته باشد
 که مقصود از اعطای و طیفه چیست و سزاوارست مری کیت و قبی باول شخص
 ایران همانا الله عن محمد شان عرصه عرض نمودن و سؤل کروم چه جبه دارد
 اشخاصی در ملک هستند که بهر خود هیچ علمی از علوم نماندیده اند و زحمتی در هیچ
 از فنون نگشیده اند الف را از بی و بی را از قی ندانسته اند فقه را از حقه
 و فقه را از کسر و فرق شنوخته اند نه از صنعت کاران کشورند نه از کارگران
 لشکر نه از تربیت شده کان جهانند نه از ادب یا فقه کان مان نه حکیم
 نه ادیب نه طبیب نه ذلیل نه معلم نه موز نه منظم شهر نه اهل سخن اند
 نه دارایی فطن صبحگاهان از روی تخت و دوازده پارچه بر خاسته پیش
 و دوست و درویش نه خور و بهر هفت راسته با جی سترن مان و غنی با
 در پیش نه دوده و یا سمن چای سکو با شیر میش و نه زعفران قلیان عطری
 پی رساند زرافشان کرده و امان فشانند پیش عمامه ترکه کشیری عبا
 امیری یا کلاه بخارانی و قبای دارانی از خانه بسته بر استر که پیکر محری
 یا اشوب را بهر نجهی نشسته حاجی الماس پیش مرکب کاکا یا قوت

ووان ووان از عقب بمحض اعیان در آید یا ارکان را دیدن نماند
 سخنی گویند از دولت خبری جویند چون سفره پسته و ده شود و ند جویند
 پس دست شسته بخانه رجوع بسر و نه تخت در آمده تهنه و عصاب نمایند
 ساعتی چند استراحت و خواب برین استراح از پستراح برخاسته چای
 و قیام خواسته رف کسالت کرده بحالت آمده سوار شده بسیر صحرایت
 و تماشای گلشن روزه شامگاه منزل رسیده بر مسند عشرت میگریزد
 از هر چه مایلند نبوشند با هر که طالبند بخوشند آنگاه راحت کند و بخوابگاه
 استراحت لیالی و ایام از شهر و احوام کارشان چنین است که در آن
 زمین با وجودی که دارای مملکت و دولت اند و صاحب اموال و مکت
 هر سال مبالغه از دیوان علی بصیغه و طیفه یا مستمری مخوف میدارند و علی
 سبیل المذکور روزگاری بخت میگردانند اما مردمان بیکدیگر از غنا
 بلوغ الی شایسته سواره عاج معارج تسلیم و تعلم بوده اند و پیوسته
 مانع مناج تقسیم و تقسیم هم و یباند هم ارباب هم حکیم اند هم بیب
 جالس محج افاضل اند مجالس ارباب فضایل ضمیر فریاد هر مفضل را

مستراح
 جانی

مصبح است سپنج بدمیرشان هر مشکلی را منتقل در خدمت دولت
 عجول اند احوال مملکت را محمول سرانی محض دارند اما بی کسر و ششان
 و حصیر است قوتشان و پیرایشان اخذ است و آیا ویشان
 مع بذله پستری دارند و تحیف نه موجب تشریف چه را معلوم دارند
 و علت را مرقوم و چنانچه در مقام غیر تبدیل این مطلب گرانید هم خست
 اقدس بری حلت غلظه فرسند و خوش و است و هم علیحضرت شریاری
 خدا الله مکه و اسلام جواب فرمودند دست خواهند انستی زیاده
 جبارت است کب اشک و شکو بکنا سمع و ادعو در باب قدان
 معود حسب الامر مطاع بجنور مبارک فرستادم بنده کان حضرت والا
 دریافت خواهند داشت چنانچه خالی از کلفت زرد زیور است عاکی
 از کسوت اصغر و احمر بر این چون شاهان بی پرایه در نظر پاکبازان است
 معشوق خبر روی چه محتاج زیور است ولی از حقا قش خلم از عده قشایش
 منتقل برین بیت حکیم بهانی تنگ بسته معذرت میخواهم
 الله میدی علی مقدار قدرته و الله یعذر فی القدر اللهی حقا

زیاده عرضی ندارد و گاه فرصت شیرازی اسلام لا کرام

مستراح
 جانی

مستراح
 جانی

مستراح
 جانی

مستراح
 جانی

مستراح
 جانی

مستراح
 جانی

مستراح
 جانی

مستراح
 جانی

مستراح
 جانی

مستراح
 جانی

در مدح بندگان اعلی حضرت قدر قدرت جایون شاه شاه
 حجه مالک رقاب امم سلطان لا عظم و الخاقان
 الاکرم مظفر الدین بادشاه خلد الله ملک از جناب مستطاب
 مولانا میرزا آقایی فرصت الحسینی شیرازی دام الله

تا افسر شئی است تو را بر سر ملک	بر تارک شهنائی چون افسر ملک
خود سایه خدائی و تاجی چو آفتاب	دست خدا نهد و برابر سر ملک
عرش علا که بر ترازین مفت منظر است	کلج جلال تست از آن بر تر ملک
عقائی و ملت تو جهان را گرفت	از قاف تا بقاف بریر پر ملک
از شرق و اطاعت تو هر که تا بفر	از با هر مطیع تو تا خوار ملک
کیتی همه منظر است ز بر و بحر	حکم تو نافذ است بخت و تر ملک
کاری که نفس ناطقت با جسم میکند	آن میکند وجود تو در کشور ملک
پیوسته گریه و با جسم ناطقت تو	بکسته میشدی عرض از جوهر ملک
باز وی عدل از تو شده و محکم و	چون آنکه جسم طمس ز تو لاغری ملک

ملکت بجز ماند و عدالت سفیدش	حکمت بر آن سفید بود و لکری ملک
خشم که از شراره اشک آتش و چو دم	بجز قه نم ز آب و قف از آذین ملک
روز و خاکه جای کز نیستی شین	کونی نشسته شیر ابرار در ملک
موجوم بود و من این بخت و در بزم	کافلاک را بود و بیان محرم ملک
روح ترا چو دیدم کز چرخ شد بد	این محسوس معاینه شد باور ملک
گیر یه بجاده زرم و بخشی بر و زرم	با فکر بگرد و دست عطا کسر ملک
گیری بلی چه گیری ملک و حصار و خم	بخشی بلی چه بخشی سیم و زر ملک
در عهد تو ز عدل تو شکست اگر شود	رو باد و ماد و حارس شیر ملک
ایمن است ز ملک ز عدالت ملک	از طفل شیر خواره بر مادر ملک
کرا بل فضل را رسد امر و داور	من بنده و داو و خا هم تو داور ملک
بر این بنی لطف شئی کن نظر که	کسی اعطت نظر انور ای ملک
ایمانی روزگار بخت است فرقه	هر چه بخت است اندر یک کوهر ملک
یک فرقه اند فاضل و فرزایه و یس	روشن روان عاقل و دانشور ملک
یک فرقه زایل فضل و سبب نیستند	شاخ وجودشان خرد و بار ملک

کیت فرقه بدو عامی و بیدار نشی	نامدان کول و جنبه و دستمالی
این فرقه را بسان دیوانی و بیدار نشی	دارند نینه جایزه ها اگر اهل ملک
وان فرقه دوم که بعضی واسطه	کمر بند و باشد شان خوانی ملک
وان فرقه نخست را احسان پاشا	بی قسمت اند و بهره همه مضطرب ملک
قسمت بی بند زانند و بی حساب	دارند بجهه از الم بیری ملک
دارند سیرم آری ز آب و دیده گان	دارند زر سبیل ز رخ اصغر ملک
جوشیده مغز من همه در سر این خیا	خوشیده خون من همه در پیکر ای ملک
مارا که خواندند خربار کش ملک	پا در و حل فروشد و همچون ملک
انرا که ریش کا و مثل شد بر و رک	باشد هزار سب و دو صد ستر ملک
مارا بر پسر نهند چرخ جان کن	خشتی ازین پسری کل شد ملک
از عسل آکنه چرخ در خیانه است	بر کرده چار طاق بی منت ملک
تاراج گشته از سپه بعض دشمنی	کالای و پستی و فاجیه ای ملک
و بنیم بچرخ فضیلت چو آفتاب	در صورتی زوزه اگر گشت ملک
من کم ز غصه و مغری نیم چنان	تو ز بسبک کین ز از سحر ملک

زین پس چو خانه باد تیغ بفرق اگر	جز مدح تو نویسم در و قرای ملک
بر سطح ارض تا بود از نور آفتاب	مطل قوام اطول و که اقصای ملک
پاییده باد بر سه بانای دوزخ	از رحمت تو مثل بهایون فرای ملک
وله ایضا در مدح بندگان حضرت مطاب اشرف محمد	
اگر ماقای میز اعلی صفر خان صدراعظم دام آفتاب	
شاه را و اختیار ملک و اوارائی	تا که ملک شاه را باشی تو مختار ای
هر که چپ از خط فرمان تو یک نقطه	میکند سر گشته چرخش پیکر ای
بارها بنجید نام پیش کران حکم تو	کوهر با آن کرانی سپح مقدس ای
ابرین خواندم کف را و تور کا عطا	ابر را جای مطر کر بود و نیار ای
بهر یکم و لپک تو را وقت عضا	بهر را جای که کر بود اسرار ای
کشف اسرار حقایق کیم و در جهان	پیش فخر و شکافت نیست دشواری
عقل تو آمد بنای عدل اسمیاد تو	این بنا را بهیتر از عقل تو معاری
جو در بر داشتی از مملکت این رسم	ظلم را نکند آشتی در ملک آثاری

صیت عدالت آب شاربی اطراف
 بانها زام تو تیری که خیر و از کان
 از سیحانی و مستی بد فراطون شفا
 گزینا بر حمت احجار افضی رسد
 و روبرو بشمار از تو صلابت نهد
 تا نجا که استانت روز و شب سپین
 عرض حالی این بی او که آرد بران
 تا شدم در بحر دانش غوطه فروزنون
 از جنای این کسب دنیا فی نکار کون
 می کشد از بس تسلیم بر من بخت قضا
 روزگار فسرده چندانم که هر دم
 قابلم از غصه مائی مبدی من تی
 جان من گامیده شد یکبار دیگر غلو
 رنجابر دم که تا اندوخته منم کج
 فکر و دست با دشت ساری در اقطار
 بر هدفت خوابه شستن تا مبدی
 خویش را خواهد بسی رنجور و بیارنی
 زان به شجر آوار و بارشمارنی
 جایی شارا و زنده اشجار احبارنی
 خویش را دار و فلک ایم خوشاینی
 عرض حال این بی او کوشش سارنی
 در ورون جوت غم شستم که قارنی
 دار و دم آینه دل پر ز رخسارنی
 لاجرم بر خویش چاهم چو طومارنی
 همچو خ از آه سپردم شعله نارنی
 و ز درونم هر دم آید ناله زارنی
 کشته ام زین بخت جانم زارنی
 نیست اکنون کس تساهم خریدارنی

کیت صراف که بشناسد که از فتنه
 تا که کرد و دست این معنی دین باز
 من بایغ و دانش از هر خار خوش گیسو
 بحر و خار است و دانش ندان غم طبع
 کو هر دم ناله بکفت آن کرین چوین صند
 از بر سر یاری و از دانش نجوم یادگار
 نوع و سان سخن و حمله کاه طبع
 ماند ماند از خار خار اندر پس از تویم
 بودم از مدح تو که خاموش و غافل
 گر چه میدانم من این معنی میدارم
 قطره را ماند که اندر حبه نشاند سجا
 خوابکان انام نیک از شاعران
 از تو فضل خوب میزید از ماقول
 آما توانی دستگیری کن که ماند پایا
 عنبر تو در این پرا آشوب بازارنی
 حلق را بر دار کسیر پروانه کارنی
 مالک باغ و عتاری بهر شمع خارنی
 کایدم شاید بکفت در باغ شمع خارنی
 بر کنار سیاهیم از این بحر و خارنی
 بخت و اقبال را بناساید و یارنی
 در شناسیت که چه نمودند و یارنی
 پایشان از خار غم کرد و یارنی
 می کنم از غصه خنک و نکت پستخارنی
 چون تو را نظمی هر پستم سو می بهارنی
 می فرستد باغبانی کل بجز از غنی
 صدق این معنی طلبه ما را اخبارنی
 از تو کار نیک و از ماحسن اخبارنی
 دولت شاه جهانم بهارنی



چم آن دارم دولت از رو کرد و زنده	دارم از آردار دوران شکو پیاپی
مذکارا بر و عایه دنیا خیم	بیش ازین بر خاطرت نپندم آراپی
ما که جر شمس ساکن باشدند آسمان	تا زمین باشد بجز شمس و آراپی
شام اجباب تو روشن بچرخ آفتاب	رو ز اعدای تو مظلم چون شب تاریپی

هوالاول الحشر

قد تم الكتاب بعون الله الملك الوهاب حسب الامر فخر السادة
الاطياب وعمدة الاقران والابحاج الحاج حاجي محمد
زيد عمرة العالي على يد اقل الكتاب على تقى الشيرازي بن المرحوم
الميرزا يوسف النعماني من مذهب القرآن والصحف
اطاب الله شراة وجعل الجنة مثواه في دار العلم الشيرازي صانعا
عن الاعزاز وطبع مطبع الناصري الواقع في معمورة البهمن في سنة
ثمانية عشر و ثلاث مائة بعد الالف من الهجرة النبوية

صلى الله عليه وآله وسلم

کتابخانه خصوصی
غلام حسین - سرود

